



۱۵ خرداد، روز باران سرب...

در کنار خیابان بچه‌دوربیرمجمع شده بودند داشتند با تفک
مشقی تمرین نیراندازی می‌کردند. پیرمرد "عکس" را روی نخه‌جساده
و بدویار تکیه داده بود. جوانی درفاصله دومتری عکس برانو نشسته و
تفنگ‌شتری را سوی چشم عکس فراول‌رفته بود. عکس مستقیماً "لوله‌تفنگ
را نگاه میکرد. جوان گفت:
— نوی‌لوله تفنگ نگاه کن. چیزی که از توی لوله‌تفنگ بیرون می‌آید زیاد
مناسب حالت نیست. توی چشم من نگاه کن. توی چشم همه ما ۳۵ میلیون
جفت چشم‌کده‌همه‌سرتا تونو آردادند. ۳۵ میلیون دهان که یکجا باز شدند
و یک صدا گفتند نه. و این نه آفت‌راندندو رسا بود. که گوشه‌های مستکنی
گوشه‌های تو هم آترا شدند. تو اسپاین نه را هر چه می‌خواهی بگذار.
شورش طغیان، بی‌نظمی، بخرانگاری، تحریک با هر اسم دیگری که مدیریت
قتشکر می‌آید و بیشتر راضیت‌میکند، ولی بابت با شده که توی دایره‌المعارف
بقیه در صفحه ۱۲



قالب پیش ساخته

"هردم از این باغ بری میرسد
نازه تر از تاروسری میرسد"
نازه خیر چیست؟ ترحلوا سزای
فناهی مجلس موبسان
سملقو کردن وعده وعده
رفع و رجو کربن جنسی سدید
گرمک بی‌سزوسر از کمسوز
(شریت قند آورده‌ام خربزه!)
(بهرکه صاب باغ‌داره‌مجلس‌میشه)
بیا داداش طلات داره‌میشه!

راستی ای دولت والاتبناز
چیت ترا مقصد و منظور کار؟
مقصود اینه که بیدی چشم
بشزی و بندوزی والسلام ؟
بین‌داداش، ماونهمدم شدم
هم قسم و همدل و محرم شدیم
قول و تفراری من و تو داشتیم
سز و مداری من و تو داشتیم
قرار این بود، پس از انقلاب
قسم بنه آن روش ناصواب
قسم و آقا نتراشی برام
بند ورس نیچی بردست وپام



غافل منشین نه وقت باز یست...

ای ملت هوشیار و بیدار
بهنی که دو چشم خوشبو‌اکسن
هر چند که تاج غول بکنکشت
اما، نه گمان کنسی که دیگر
خیر، اول جنگ و کارزار است
ازدنگ اگرچه خورد، طاغوت
این مردک قلبستان و پیغوز
با ایل و تبار در تزلزل است
یا خصلت فراریان دربار
گاری، یاری، ستاره بر دوش
با خصلت فراریان دربار
رستم، صولت، آفتندی پیزی
(دبزی، یعنی که تاج شاهی
زسرالان سزرا کرده
ماسور میساده کفافی
پایزیرستان مردک‌سزوری
در غرب وطن میان روساه
سزورگرم سیمج انگلانیست
در جای دگسر، دگسرارادل

بازاری، کارگر، خسرار.
اطراف و جوانبو تنگ کن
خلق ز کنج‌های او رست
بایست لمید توی بستر
گر خفتی، کار خلق زار است
هتدار که نیست توی تاسوت
راحت نشسته‌ات اسروز
با عه و آجسی و داداشات
سواک گرفته، تا به نیمسار
خرس و سگ و خوک و پاروخوکی
سرداران مرید دبیزی
با شاه رود بکساک الهسی)
انگله‌های استظار کرده
همراه موساد انشلالی
در نوظنه است و جهلمکاری
اوجامسی کارتر و داسان‌است
سواک و میساده موساد فائل

گر خمینی خود نمیشد ناخدا...

شادی از کف داده‌ام ای مدعی
سحر حق هر کجا مال من است
در عذاب از دست دشمن بوده‌ام
رفع خصی خوش داغون کرده‌ام
بین بعضی‌ها خرداری ندانست
جملگی گفتند برحق است شاه
شاه فاسد مؤمن ماجور بود
سوی جمع ما از آن پس ناخند
دزد ملوم، گفت شاه دین بنه
کار خلق از ناراضی زار شد
کشتی ما را که می‌شد رهنما
بشت بر دوران تاج و تخت کرد
حفظ آزادی و هشیاری کند
زود آمریکا کند گارت خراب
باب طبع و ذوق آهنگر شود
انقلابی قولشان کردارشان
از برامان فکر امنیت کنند

شاعر آزادام ای مدعی
بختر از بدگرچه احوال من است
بنت حق در هرکجا من بوده‌ام
در غم مردم مگو چون کرده‌ام
خوف ما آنروز سزاری ندانست
آن کسان اسروز با فکری نیاه
بورژوا با سلطنت ای جور بود
دشمنان، دین دروغین ساختند
تاگهان در سایه دین اله
بعد از آن ظلم و ستم بسیار شد
گر خمینی خود نمی‌شد ناخدا
طلت آخر انقلابی سخت کرد
حالی باپستی که غمخواری‌کند
انحرافی گر شود در انقلاب
کاش قانون اساسی در شود
از تحجر در بیاد افکارشان
علم را در کار هر نیت کنند

تا شود پیروز کار انقلاب
فتنه دشمن شود نقش بر آب

عمو برشد.
— ایولا چه برشد.
— جریان تشکیل مجلس موبسان
بکیا کشت؟
— همه ملومه که داره سرزا میره.
— یعنی موبسان بی‌موبسان؟
— ای... به همه چیزانی!
— که قانون اساسی بدون حضور
وکلا ی ملت هم مکنه؟
— خیلی هم مکنه، مگه نشنفتی آن
پیرک اوزی چشم چی گفت.
— نه، بنشینم، چی گفت؟
— گفتش، البته که هیچ کارمان با
هیچ جای دنیا شباهت نداره، چون
انقلابی هم ما هیچیک از انقلاب‌های
دنیا شباهت نداره.
— همه هم هه هه.
— چرا خندیدی بچه مرشد؟
— برای اینکه لایست، هفت کوه
در موبن، با د آن ضرب المثل معروف
افتادم.
— کدام ضرب المثل معروف؟
— اونیه که میگه، به شتره گفته چرا
چیزت از پسه؟ گفتش کجام مثل همه
کله!

فرزادنامه

مجبور این اجیر این سیاسی
که این جانب بی تاریخ خواندم
چه تاریخی؟ همه تکرار تاریخ
چه تاریخی؟ که گاهی خنده دارد
چه تاریخی؟ همه شور و همه تر
سکندر در سکندر گوش تا گوئی
چه تاریخی؟ سراسر جنگ و بیگار
جهانخواری که گاهی مرد جنگی است
جهانگرد جهانگیر جهانخوار
نه لشکر دارد و نه اسب سرکن
بچایش پسته و برونده دارد
سیاه صلح هم دارد یقیناً
سلامتی چون سلام روستائی است
سلامتی گر بود یک جور خاصی
ز بس در دوستیابی بیدار است
آسان از شایعات بقصراری
ندارد بقصراری غیر عمعاد
فرزادادی که باشد خوب و عالی
فرزادادی که نقش پیش باشد

خود تو بیوشن، نامحرم داره میاد.



بقیه در صفحه ۲



فرار داد نامه لایحه از صفحه ۱

فرار دادی که باشد حصرنامه
فرار داد هجومی و دفاعی
هزاران گنگه مجهول دارد
بده پول و بخر نانک و سلسل
قرار داد کشاورزی ز بکسو
قرار دادی که پشتش بنانگن بود
چنین گوید مخر این ساسی
دلم خونت از دست فرار داد
اگر تاریخ سرداری بخوانی
جوخوانی جنگ خاقان ابن خاقان
پس از آن امیراطور فخمه
پس از آن دوستان صاف و ساده
نو بداری که ما اینجا مدادیم
تربک سفرد درخورد وخوراک است
ترار دادی که مال عهد بون است
دنیبا جز ضرر سودی ندارد
همان به که بدون باز خوانی

غافل منشین ، نه وقت بازست لایحه از صفحه ۱

هستار که جمله هوشیارند
ای ملت! توی خطشان باش
در راه تو چاه کنده دربار
آن چشته خور از قدیم الاپار
انداز دمان دوباره در تور
بار آرد آب رفته در جوی
با نیروی خلق در هم آمیز
این نوظئه را بگیر گردان
دش با تو بگیر کنست
بازاری! ای اداره جانی!
آگه کن همسرمان خود را
خواهد سر راهت افکنند سگ
ماکی هم از اسلاب خود
هر کس ره اخلافت خود
با پیاره نسود روزنامه
هر کس نظار است و هوجی است
هشدارت که ضد انقلابست
ای بشارت قهرمان ایران
وقت هرات و سرفرازیست

معرفه

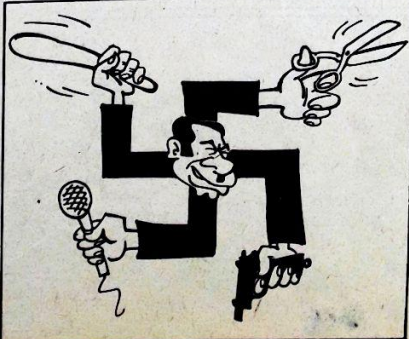
آهای ، باد تا به که ضرب المثل
بودار نیاری چه مرشد!
مگم ... آقا برشد
چی میخوای یکی چه مرشد؟
میگم که نطق اون هفته نخست وزیر
را شنیدی؟
نه نشنیدی ، چی میگفت؟
میگفت براگ قدرت و تصمیم گیری
زیاد شده و هر کسی در کار دولت دخالت
مکنه
خب ، راست میگه دیگه
چی چی را راست میگه؟ پس کی
باید جلو اینها را بگیره؟
خب معلومه ، خود دولت باید
بگیره
پس چرا آقای مهندس بگرویز در میان
این چیزا ایستاده جلو و از مردم استمداد
می طلعه؟
چون ، بعضی وقتها لازمه
این درست ولی چطو ، وقت های
دیگه مردم داخل حساب نیستند؟
خب بعضی وقتها وجودشان لازم
نیست!
چناپ برشد ، اجازه میدی بزوم
زیر خنده؟
بازی اینکه بازم یاد یکی از آن
ضرب المثلها افتادم
کدام یکی؟
اونیکه میگه: موقع نقل و نواله ،
اینجا نیست جای خاله - موقع گریه
زاری ، برین خاله را ببارس!
گرفت بگریه تو هم با این ضرب
المثلها
چناپ برشد ،
چناپ چه مرشد ،
این قصه اسم عوض کردن خلیج
فارس دیگه چه صمیمی به؟
والا ، انگار باز منخوان ارکیده
خلیفه بدل و بختش کند
بدل و بختش به کی؟
به عربها
راستی آبرشد ، آنهاستیکه دم
باعت دم میکنند " نه شرقی ، نه
غربی " چطو وقتی به عربها میرسد
سپهبادان میره که عربها هم خارجی اند
و پشت برشانهم بهر غول " غربی "
واستاده؟
خاب دیگه ، از قدیم وندیم گفتند:
لبلی را باید از چشم منیون شناخت.
یعنی همانطور که به وقت مجبور
بودیم بانگس را از چشم طاعوت
شناخیم؟
ای ، تقریباً
با این حساب فردا خوزستان را
باید بخاطر عربا " عربستان "
بنامم چون السیاست که اون خوزستان
را به این اسم صدا میکنند؟
ای ، شاید
و بلوچستان را هم بخاطر
پاکتانیبا " الباکستان "
ای ، و شاید پس فردا استان
فارس هم اسحق خود الفارستان "
ای بابا کی به کیه!
ای بابا ، توهم که بعله آبرشد؟
النته که بعله ، بذار اینده قسم
بکهرب المثل برات بگم - شاعر میگه:
ز ایسران و از ترک و از تازیان
ز نژادی بدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود

خنها سه کردار بازی بود
آقا برشد ،
ابولا چه مرشد ،
شنیدی؟ ۴۲ تاجرک های زندانی
را آزاد کردند؟
آره که شنیدم ،
مگه سخنگوی دولت گفته بود که
انبادا شنید اسلحه فاجاق وارد میکردند
و میخواستند شهر را تلوغ کنند و ما
آزنان مدرک داریم و بهمس زودی آن
مدرکها را رو میکنیم؟
گفته بود ، ولی انگار آن مدرکها
لیز بووه از دستان در رفت!
خب ، حالا یعنی این کار چه؟
هیچ چی ، یک اعتراف ضمنی
اعتراف به اینکه همه آن حرفها یک
انگار " مقام استیسی " ما بانه بوده
ای بابا ، مگه در همه دوره ای
همه چیزی میشه؟
چرا میشه ، یکی به یکی گفت:
مادر زن را نمیشه صمیمه کرد ، گفت:
ما کردیم و شد!
چناپ برشد ،
چناپ چه مرشد ،
شنیدی که میگند سبک از روی چشم
هلکوپتر اختصاصی داره و میدان نشین
ویژه داره و وقتی میخواد به جانی بره
کوچه عیالان را برایش توروک میکنند؟
آره ، چرا که نداشته باشه ، چرا که
تنگند؟
یعنی آدم " پا برهنه " با حقوق
ماهی ۲ هزار و پانصد تومن مکنه اینهمه
کیکه دیدنه داشته باشه؟
مگه با دت رفت که گفته حضرت والا
تو مباحه اش گفته بود ما هیچ چیزمان
ما هیچ جای دنیا شایهت نداره ، چون
انقلابان با هیچیک از انقلابهای دنیا
شایهت نداشتند؟
چرا ، ولی این چه ربطی به اصل
موضوع داره؟
خیلی هم ربط داره ، یکی از رباطش
هم اینه که در این انقلاب استثنائی با
بای برهنه و ماهی ۲ هزار و پانصد تومن
حقوق استثنائی هم میشه تفریحگه
اختصاصی داشت ، هم هلکوپتر
اختصاصی ، هم محافظ اختصاصی و هم
سکرتز اختصاصی
چناپ برشد ،
بله چه مرشد ،
راجع به مصدق چی شنیدی؟
چیزی شنیدم ،
میگند آن خدا بپامرز هم تازگیها
جزو طاغوتیها شده؟
خب معلومه دیگه ، در دنیای که
مونا گگس جاو کاشیها قهرمان ملی
شدن ، مصدقها باید برند کنار ،
چناپ برشد ، این حرفت برا به
یاد یک شعر شاعرانه انداخت ، اجازه
میدی بخوانم؟
تاز نقطه ، بخوان بهمین بابا!
میفرماید: همای کو مکن گم
شرف هرگز - بران دبار که طوطی گم
از زغن باشد ،
آن شاعر خیلی خوب گفته و این
یکی شاعر هم بنظر من بد گفته ، که
میفرماید:
نام نیک رفتگان ضایع کن
تا بماند نام نیکت برقرار
خدا بپامرز همه! ایسران خاک را
بق ارحم الرحمن - تمت

داستان میخ

با وزارت میخ چون مانوس شد
میخها هم چون بپایند انظام
هر کجا میخی بود جرفی مزین
زین سپس از میخها پرهمیزکن
در صدق اهل دل گفتار طنز
هست شریون تر ز سوغات طنز

بر سر قانون ، من و تو دو بدو
بنشینیم و بنویسیمش ، نو بهنو
حال چه شد پس پس بکمی میروی
فاصله را شن تا یکی میروی؟
مگر نگفتی که در اسلام ، عام
هر که بود نزد خدا یک امام
هر بشری و اهر هر خود بود
هر که تواند به ره خود رود؟
حال ، چرا روی از آن تافتی؟
با نکتند خام و علم بافتی؟
خیر ، من آن ضحید سابقم
مثل شما عاقلم و با لقم
از چه به قانون نکتی دعوت؟
راستی از کار تو در حیرتم!
وضع عدل که تفتن بود
قائل نه در مثل کن و سکت بود
باز ، در آن نهضت مشروطیت
ما همه با ناکامی و محرومیت
آتمه قانون ، اعم از خوب و زشت
ملک ما بود که آن را نوشت
لیک تو با قالب پیش ساخته
کاتب و راقم همه شناخته
صحت از آن آری و نه " مکتبی
حوالت ما به شیع میکنی
آری و نه ، شگرد سادات هاست
نه در خور میجاهدی چون شایهت
ای همه ملت سه تو امیوار
راستی آور که شوی رستگار"



قالب پیش ساخته (بقیه از صفحه ۱)

این داستان، صد در صد فانتزی است و...
تخیل منفرات، باور کردن یا نکردن
آن با خودتان

فانتزی مرگ قدرت

معلم اسکندر خان قزاقچه داغی

مراکز تشخیص و تصمیم گیری زیادی در
مملکت هست از آقا بر مهندس بازرگان
در مواجهه تلویزیونی
آقای مهندس بازرگان صبح فردای
مواجهه تلویزیونی وارد دفتر نخست
وزیری می شود، رئیس دفتر، که پنج
دقیقه زودتر از او پشت میز نشسته از
جا برمی خیزد و پاکت لاک و مهر شده ای
به دست او می دهد، نخست وزیر ضمن
نشستن پشت میز خود، پاکت را باز
می کند. بالای نامه مارک "کمیته انقلاب
اسلامی خرگوش دره" چاپ شده و متن
آن چنین است.

آقای بازرگان نخست وزیر
چون اظهارات تکیله دوم رجب شما
با موازین وحدت کلمه و انقلاب اسلامی
مفاہرت دارد بدین وسیله با تشکر از
خدمات گذشته شما، از این تاریخ به
خدمت چنانچه عالی خاتمه داده شده و در
اختیار گروه فرصت این کمیته قرار می گیرد
مقتضی است ظرف ۲۴ ساعت خود را
به این کمیته معرفی نمایید.
آقای بازرگان نامه را در برودند
ظهوری گذاشته، شانهای بالا می اندازد
و کوشی تلفن را برمی دارد. تلفنچی
می آید روی خط.

بله فرماید.
وزارت خارجه رویگیر.
بلد نیستم قریون.
یعنی چه بلد نیستی؟
واسه اینکه من رئیس دارکارت شرکت
تعاونی وزارت کشاورزی هستم.
پس اینجا چه کار می کنی؟
موتنا! او دم جای تلفنچی شما
کشتی بردن برای بازرسی خطوط
لوله گاز.

واسه چی؟
چون بازرسی مربوطه تشریف بردن
بسیار برگزاری سمنهار پاسداران
قهرمانشهر و شرکت در مراسم تشییع
جنازه...
مهندس بازرگان کوشی را میگذارد
زین و خودش با زحمت وزارت خارجه
را می گرد.

آقای وزیرو بدین.
الان در جلسه سیدتی به استعفا
استنداران تشریف دارن.
بازرگان کوشی را به شدت می زند
روی تلفن، عرق پشانی را پاک می کند
که صدای زنگ تلفن بلند می شود، نامانده
یکی از خبرگزاریهای خارجی است.
الو موسیو بازرگان.

بله خودم.
الان خیر شدیم که رئیس دادگاه
انقلاب در سفر خود به امارات عربی خلیج
فارس تغییر نام خلیج فارس و گذشت
ایران از حقوق خود در مورد جزایر
تنبو و ابویوسی را به نامبندی از طرف
دولت اعلام کرده، شما در این مورد
چی میکنی؟ آیا ایشان به جای آقای دکتر
بزدی وزیر خارجه منو با به جای امیر
انتظام سخنگوی دولت شده؟

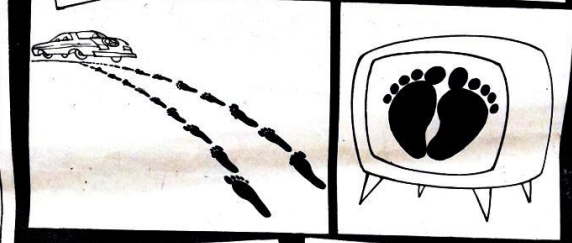
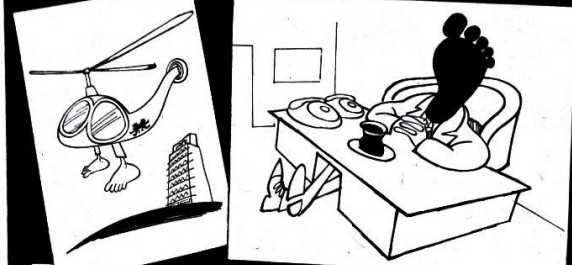
فلا اجازه بدین در این مورد
مطالعه کنم بعد اعلام می کنم.
مهندس بازرگان مگالمرامع می کند،
یک مشت قرص امصاب بکجا می بلعد
و هر چه رنگ می زند برایش یک لیوان
آب میبارند از پیشخدمت هم خبری
نیست رئیس دفتر را صدا می زند.

پیشخدمت کجا رفته؟
رفته پاسدارهای محافظ
نخست وزیر رو تعلیمات نظامی بده.
بازرگان سعی می کند شماره دادستان
کل انقلاب را بگیرد و بالاخره موفق
می شود.

آقای دادستان خودتون؟
بله آقای نخست وزیر، خودم.
مطمن باشم که خودتون؟
متنا، خاطرتون چیم باشم.
متنا تا این لحظه دادستان کل
انقلاب هستن؟

بله آقای نخست وزیر، این چه
جور فرمایشیه که میفرمایین؟
هیچسی والله، دارم سرگیمه
بله آقای نخست وزیر، خودم.
دادگاهها که تشریف بردن به استیفات
خلیج فارس، واسه چی تصمیمات
دنیالیک گرفتین رسا اعلام کردن؟
که ایشان رفتن سفر خارجه؟
ای بابا! شما که مائلا قریونتون
برم از من بی خبرترین.

پایزه ها



ازدها و پهلوان

یکی بود یکی نبود... با بهترین بگولم
یکی هست یکی نیست، میرزا خدا هیجی
نیست، در روزگار آن خیلی خیلی گذشته
اقلیمی بود بس مفا. با باغها و چشمه
سارهای اراروان و مرفان و خروسان
خوش الحان. تا چشم کار می کرد کشتزار
بودو نالوار و تاندانان میخواست صفا
بود و بگریگی. خورشید صبحها با دوزخ
شوراز دور دست ترین نقطه رودخانه ای
که از شرق وارد آن اقلیم میشد، بیرون
می آمد و در غروبها با دلی غمگین در دور
دست ترین نقطه رودخانه که از غرب
حاشا میشد، فرو می رفت.

سالها، بلکه قرنها، مردم نسل اندر
نسل با آرمی رودخانه شان زندگی کرده
بودند. امروز صبح که آن مسیبت بزرگ
گریه بانگ بران شد و طرف سمت
کوش بگوش در تمام اقلیم پیچید مردم
وحشت زده و هراسان چشم به انتهای
رودخانه در شرق دوختند.

رودخانه مثل بهایانهای لم بزرگ مطو
رودخانه خنک بود و در آن دور دست،
خورشید تشنه و داغ از پشت رودخانه ای
طلوع می کرد که تمام عرض رودخانه را
با قشعی از جنات مسدود کرده بودو
شعله های آتش که از دهانش بیرون
می آمد کم مانده بود خورشید را کباب
کند.

مردم سراغ ریش خیدهای قوم رفتند
ولتی از آنها دیگر کاری ساخته نبود چون
از ترس، تمام ریشها شان را کده بودند.
شروع به فریاد کردن کردند. آفتخدر
کاوو کوفندومرغ خروس فریاد کردند
که علاوه بر قطعی آب، دچار تحطی
گرفت هم شدند.

ازدها بلائی شد به بزرگی همه تاریخ.
چشمه ها خشکید، ریشه درختها سوخت
و هیچ آبروی از لیب اوزدها باور نشد.
چاره ای نبود، زمای قوم جمع شدند،
مطلبان بارو بر زمین ریختند و تنهاره
را در جنگ و کشتن اوزدها دیدند.
بیکهای را به اقصی نقاط فرستادند و
اعلام کردند هر کس اوزدها را بکشد
آب را بروی مردم باز کند مالک تمام
اقلیم است...

از آن زمان چه پهلوانها که نیامدند
و چه تیرمانیا که نچنگیدند و چه پهلوا
که تکم اوزدها فرو رفتند و چه دلوراها
که تیر بروی اوزدها نکشیدند...
سالها گذشت، قرنها گذشت، دو
هزار سال، سه هزار سال... خورشید
هر روز هراسان و آهسته سر از پشت
اوزدها بیرون میکشید و غروب درحالی
که داشت از حال روز مردم دزدی می کرد.
بیکهای فرو می رفت.

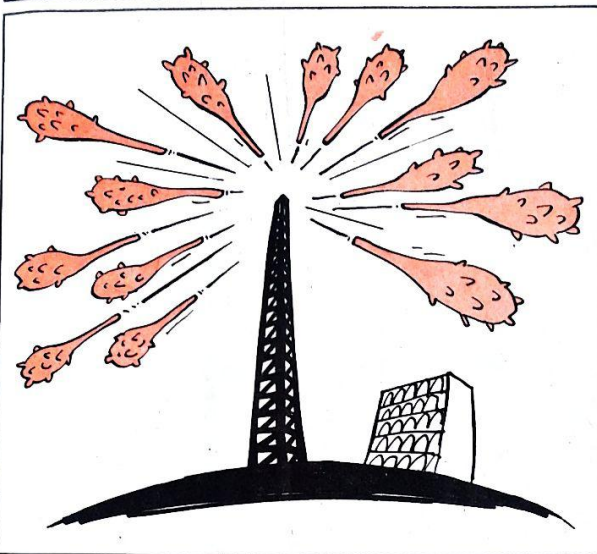
مردم دیگر عادت کرده بودند، حتی
اگر تصادفا دم اوزدها نکانی میخوردو
چند سطل آب نصیبتان میشد، با آنرا
لحا می آوردند و با حرام و حرمت
می کردند.
بالاخره بعد از هزاران سال بگور
صبح، مردم بتدریج در سینه کتیه
جمع شدند و در دور دستهای شیبی را که
برق برق میزد و جلو می آمد بهم نشان
دادند.

شبی طلو و جلوتر آمد اول جوانها
و بعد پسردها، اول میهم و بعد بیوض
دیدند که آن تلالو از یک شمشیر
پایزه زین است که یک پهلوان با
ملایت آنرا بردوش نشانده و با قدمهای
استوار جلو می آید...
پهلوان شفتان و کلاه خود داشت،
پهلوان بازن بند و زانو بند داشت،
پهلوان فرقی در پشت پارچه اسلحه بود،
پهلوان زین را آتاکت پیوسته بود، پهلوان
آواتش تلخ بود، پهلوان آفتخدر مصمم
بود کدنگار، صحت را تصدیق. جلوتر
آمد، صحت از هم کاکتند، پهلوان
بطرف رودخانه رفت... آتاکت دوسه
زیر بالا آمده بود که پهلوان نزدیک
آوزدها رسید، شمشیرش را که هنوز داغی
آتاکت با سان دراز بود از کول بر گرفت
آوزدها، با بالا برد و با تمام قدرتی که در
بازوایش بود در مقابل اوزدها فرود کرد...
اوزدها هم چون
اوزدها عورت را از لیب گشت.
پهلوان همانجا روی جنازه اوزدها
کشی آب میخورد و با شانه زار می دادند،
سراغ پهلوان میرفت و پهلوان دست
خوش میگفت و پهلوان هم دهنه اورا
بزراب می کرد و روانانش میساخت...
"چول"

نخست وزیر می خواهد این تلنگراف
را هم در آن بوته گذاشتی جا دهد اما
نگاهش به نامه اولی که در واقع حکم
عزل او از طرف کمیته انقلاب اسلامی
خرگوش دره است می افتد، قدری فکر
می کند، کوشی را برمی دارد و نمره
سریست صدا و سیما را می گیرد، شعی
خوش صدایی با آهنگ تسکین دهنده و
آرام می گوید.
چه فرمایشی دارین؟
تشریف دارن؟
نخست وزیر امضای کمیته تا مین منکن
قریه نوبل لوشتان جلسه دارن.
خانوم جان، من ناسالاستی
نخست وزیرم.
اوا خدا میمده آقای نخست وزیر
گوشی حفرتون باشه الان وصل می کنم
به جلسه...
بله جلسه... سلام جناب نخست
وزیر، امیر بفرمایین.
می خواستم ببینم شما که با این
گروههای ضر... گروههای چه...
مجازات محکوم فرمایند...

برنامه جوانان از صدای طومار زاده

به نمایندگی از طرف قایم: شورای عالی فکری بفرمده و عقده‌ای (در معنی، نویسنده) روزنامه‌نگاران و روزنامه‌نویسان و سایر عمده فکری (بدینوسیله طرح هفت روزنامه جوانان جهت رادیو صدای طومار زاده را خدمت سرپرست محترم با عرضه و بی‌عقدگی "صدا و سیم" تقدیم می‌دارد. و مقتضای به عرض آن عالیجناب می‌رساند که برنامه توسط تعدادی از کارشناسان امور را بدین جوانان که سی‌چهار سال در ممالک خارجه در همین رشته تحصیلات کرده‌اند تهیه شده. رجاء و اائق دارد که مورد قبول آن والا جاه قرار گیرد و امر و مقرر فرمایند در دست اجرا قرار گیرد. تهیه کنندگان این طرح تبرعا دست به این اقدام انقلابی زده و کوچکترین چشمداشت مادی ندارند. تنها توقعشان این است که در مقابل علی‌الجماله یکی از دو صنعت بفرمده و عقده‌ای را حذف فرمایند و فقط به بفرمده یا به عقده‌ای اکتفا فرمایند. آنگاه طرح دیگری هم در مورد برنامه میان سالان یا کودکان تقدیم خواهد شد به این امید که صحت دومی هم از این طبقه مستضعف محروم پس گرفته شود.



برآورد بودجه برنامه: روزی هفده قران و دهشاهی (جهت سه عدد جای و نیم سر نقد)
مدت: عجلالتاً از ۳ بعد از ظهر تا اذان غروب و پنجشنبه‌ها تا اذان صبح
شامل: سه هدف اصلی اطلاعاتی، آموزشی و تفریحی به تناوب.
طرح برنامه:

- شنبه: گفتار علمی و اجتماعی تحت عنوان "تادکس نبی از منکر در خدمت استرازی نویسن ام معروف (مدت تقریبی ۹۰ دقیقه)."
- جمعه‌های ادبی با تامل خلق مستضعف، داستان امروز. "حسن کرد شستری" (خلاصه) همراه با تامل جامعه‌شناختی (مدت تقریبی ۱۲۰ دقیقه).
- نهادهای نوین مبارزات رسانه‌ای. برنامه امروز شناخت طومار (مدت تقریبی: نامحدود تا اذان غروب) - پایان برنامه.
- یکشنبه: گفتار علمی و اجتماعی تحت عنوان: تاکتیک ام معروف در خدمت استرازی نویسن ام معروف (مدت تقریبی ۹۰ دقیقه).
- دوم: فرائض اسلامی از نگاه کنگدگان طومار (مدت: تا اذان غروب). قسمت دوشنبه: گفتار علمی و اجتماعی، دیالکتیک ام معروف نویسن ام معروف (مدت تقریبی ۹۰ دقیقه).
- سه شنبه: فرهنگ مردمی از خلال قرون و اعصار. برنامه امروز: ارکستر مجلسی سازهای غربی از منظر مشعل بر طشت، سینی، سوت بلبل، کف دو انگشتی (مدت: ۱ ساعت).
- چهارشنبه: گفتار علمی و اجتماعی. ام معروف در تئوری و در عمل (مدت ۹۰ دقیقه).
- پنجشنبه: فرهنگ نوین انقلابی. برنامه امروز: "طز تلفظ ضمیمه و انقلابی حرف ع، گ، ح، پ، ت، ث، ج، د، ذ، ر، ز، س، ش، ط، ظ، ق". (مدت تقریبی ۱۲۰ دقیقه).
- شنبه: برخورد عقاید و آراء. برنامه امروز: شناخت علمی ضد انقلاب در زیر نقاب روزنامه، کتابخانه، نمایشگاه، تئاتر... و تاکتیک مبارزه ایدئولوژیک با آن. قسمت اول کاربرد جماعت و سبب و پنجشنبه (مدت ۹۰ دقیقه).
- یکشنبه: نهادها نوین مبارزات رسانه‌ای. فن تهیه طومار (مدت: تا اذان غروب).
- دو شنبه: گفتار علمی و اجتماعی. نبی از منکر در تئوری و در عمل (مدت تقریبی ۹۰ دقیقه).
- سه شنبه: فرهنگ نوین انقلابی. برنامه امروز: آشنایی با آوازه‌های جدید و طرح تغییر تدریجی زبان کهنه و بی‌ارزش فارسی، به زبان مدرن و کارآمد عربی. (مدت تقریبی ۱۲۰ دقیقه).
- چهارشنبه: نهادها نوین مبارزات رسانه‌ای. طومار شناسی، تاریخ تحول طومار (مدت: تا اذان غروب). برنامه امروز: شناخت ارزشهای پنجشنبه: گفتار علمی و اجتماعی. برنامه امروز: شناخت ارزشهای عینی و ذهنی و متافیزیکی شب جمعه (مدت ۹۰ دقیقه).
- پنجشنبه: داستان هفته. ظهور سقوط قوم لوط - (همراه با میزگرد نقد و تحلیل در پایان برنامه - مدت ۱۲۰ دقیقه).
- شنبه: گزارش هفته. شامل گزارش مبارزات ایدئولوژیک گروه‌های داوطلب در ارتباط با هدایت روزنامه نویسان و کتابفروشان و هنرمندان ضد انقلابی به صراط مستقیم و معرفی فعالترین گروه و اهدای جایزه جماعت زین به سرپرست گروه (مدت ۱۲۰ دقیقه).
- یکشنبه: گفتار هفته. با همکاری ارکستر بزرگ فیلارمونیک سازهای غربی (مدت در قیل) و سازهای زهی (کنسرتو برای ارکستر و کمان حلاجی - مدت ۹۰ دقیقه).
- دو شنبه: فرهنگ علمی. آداب غسل واجب صبح جمعه.
- سه شنبه: نهادها مبارزات رسانه‌ای. جمع‌بندی و عملکرد طومار - فرائض اسلامی کنگدگان (مدت ۱۸۰ دقیقه).
- چهارشنبه: تعطیل برای تجدید قوا و تمدد اعصاب.

احکام منطبق باش ابط

اولیای شب بود و دوتا آدم بنگار تو خیابانها پلاس بودند. هی گشتند و گشتند تا به یک واتنی که هندوانه می‌فروخت رسیدند. یک پولها تا تورا روپوش گذاشتند، یک هندوانه خریدند و همانجا کنار وانت نشستند هندوانه را خوردند و خمیسمایش را بطرف هم فوت کردند. از وسطیای شب، نصف تهران را برای پیدا کردن یک توالک عمومی زیر پا در کردند. یک چهارراه رسیدند، خسته و دردمان سر یکی تان باوشکی رفت پشت یک کبکبویک روزنامه فروشی و یکی تا نیمه پاورچین پاورچین خودش را با یک پندت بک دوچار خرابه. وقتی تازه داشت خوش خوشناتان شده که ناگهان یک اتومبیل با چند نفر مسلح سر رسید. چند تیر هوائی تلکیک شد و زهر دوی آنها را با خفت اتومبیلی گامشان بیرون کشیدند و همانطور آب چکان بطرف کیمته بردند.

نیم ساعت بعد، یکی تان با سلام و صلوات آزاد شد و آن دیگری بچرم نسج کردن دیوار مردم و خرابکاری در امر پاکسازی، حکوم به ستن اتومبیل کیمته شد. که حکم بلافاصله بمورد اجرا گذاشته شد.

"چپول"



پشمن می‌شین، ما بعداً بدارد میخوریم...

اخوایات طومار زاده

شئونی زیر را ملکه لشعرا در بار حباب طومار زاده از زبان ایشان در تائید شاعر مردمی آهنگر، اسکندر خان قراچه‌دانی، و بیان این مطلب سروده‌اند که طبع هنر پرداز حفر نشان را مدیحه مداح خوش آمده و مقصر داشته‌اند دم آهنگر گرم بماند.

از ما که بزرگ این دیاریم
قطب همه بزرگیندگانیم
بر تا عمر نکند آن یک سدر
خودتیم سرود آتشینت
گسل گشتی و در سبب سختی
داستم اکثر نویسن در آنجا
آهنگر خویش میستودم
ما تازه رسیدیم اینجا
هر هفته بر این قرار ما را
نویسن که خلق ما بداندند
خوش آمدمان ز شرهاست
زین تلک گهرنشان که داری
نویسن که ما زور رسیده
غم نیست که روزگار سختی
آن روز که ظلم بود و بیداد
در دشت چیراغ لاله افروخت
ما دور یشتگان مهجور
امروز که روز گامیار است
ساز آمده‌ایم از ره دور
الفصه سخن دراز بسازند
از قطب زبان سمدار خاسوسن
فرمان دادم که چاپخانه
طومار حیات در نوردند
با آینه‌داری سکنسدر
روشنگر خلق باش بهتر

این شعر، بخشی است از شعری مردمی که چند صحافی پس از انقلاب مشروطیت سروده‌شده و بازخوانی آن‌ها بی‌ارزش نیست.

...آتش همان آتش...

اکبر آوازه‌خوان به اصغر بساز
گفت که رازی همی کنم بتو ابراز
مطرب و ساقی عوض شدند ولسی باز
نغمه همان نغمه است و ساز همان ساز
بر سر کوی مجلسه آتش‌بازی داش
کرد یکی روز، راز جامعه را فاش
داد زد و گفت ای جماعت اوساش
کاسه همان کاسه است و آتش همان آتش

اعلان خطر جدی!

حساب آهنگر با شیای سلام می آید که منظر خواب سلام دکماز خطرناک شمار شده. خطر خطر خطر، در شماره دوم هفته نامه شما چیزی خواندم که باورکنی مورا اندام راست شد و فکر کردم که اگر یک لحظه غفلت کنم منگنه دوباره اقتصاد مملکت به فتنه سقوط کند. آج آج چرا اینها به فکر نیستند؟ چرا کمی تعمق نمیکنند؟ یک حساب دودوتا چهارتا کافی است که همه چیز را روشن کند. آخر غفلت ناکی؟ نتج نتج نتج. در صفحه شماره ۳ مذکور تحت عنوان "انتقاد آزمایشی" مطلبی نوشته شده است که اگر بواقفیت میبویسد واقعا مایه تاغاف است.

موضوع از این قرار است که گویا موزون از این ضرور طومار به ایران با مقامات ایرانی مذاکراتی کرده است و موزون از این جوانی که چنان بر میآید که مقامات ایرانی هم گویا این پیشینه را در وی خوش نشان داده اند. بنده ما کمال صمیمت و خالصت با آن (که حاضریم در این مورد به موقفیتها و مقتضات به انتخاب خود قسم بخوریم) و ما در نظر گرفتن اینکه آن مقامات صد در صد "حاجران الخط" هستند میخواهم اخطار بکنم که ای مقامات عزیز دشمن در کمین است که اقتضای ما را نیاوردند و به صدق الفریق بنشینند مگر حشیش، به انواع حیلها دست میزنند. اگر ما لطماتی غفلت کنیم دوباره سوزمان خواهد شد. من اخطار میکنم که بنده مازی برای ضرور طومار ایران یکی از این حیلهاست. آقا جانان چرا موزون توجه نیستند؟ شما را بخدا جلوا این کار را بکنید. قدری بفرستند مستدبانه ما باشد. وگرنه این خط و این نشان، اگر جلو این اقدام خیلگرانه را نگیرند، نه تنها تعداد بیگاران افزوده خواهد شد بلکه از صنایع دستی ما هیچ چیز باقی نخواهد ماند. مگر ما همین لحظه نبود که قالی بافی ما را تا پای مرگ کشاندند؟ آخر طومارهای وطنی مگر چه عیبی دارد که حلال نخواهند

یک سند طاغوتی

آنچه در زیر می خوانید ترجمه متن تلگراف آریایی تلوزیون طوماری برای تهیه کنندگان سریالهای هالیوودی است که غفلتا بدست ما رسیده!

با توجه به توافق جاری مملکت ایران، چون امکان بحث سریالها و چهاربالهای سابق وجود ندارد، "چاپچه تهیه کنندگان محترم" بنگه دنیایی خواهند همچنان سنجل های خود را به این سازمان ارسال دارند. باید به ضوابط و اصول زیر توجه کافی مبذول فرمایند:

- ۱- کلیه "نشان" برومند استفاده نمایند.
- ۲- اگر آرتیست و آرتیسته بنایه اقتصادی ستار بومیجور به بوسیدن یکدیگر موقت خواننده شده باشد تا کارشان مانع شرعی نداشته باشد.
- ۳- فرجه "فوست" زن آرتیست فیلم شناسمیلون لاری به خاطر داشتن اسم طاغوتی با باید اسمی را عوض کند یا برود استعفا بدهد.
- ۴- پس از پایان صحنه های مشروب خوردی باید به هنرستان حد شرعی زده شود.

جشنیدخان

سؤال و جواب

از طومار زاده سوالیدند که بعد از اخراج چه خواهی کرد؟ سانسورچی عظیم خندید و جواب داد: چالچالو طومارهایی که جمع کردیم در یکی از بالابا خوش آب و هوای آمریکا دکان باز میکنم و به فروش جلوار طرح امضا می پردازم.

جشنیدخان

یک استنوال

ای حساب قطب زاده، السلام مختصر عرضی بعدا "والسلام کج نشین و راست با بنده یگو یا ترسور نشین، یا خند یگو عکسی از سرگرا و ارباب شما در هرید چاپی گردید از قضا آن شما بودید یا شیه شاست این شایهت جان مولا بازگشت؟ عینو سینی که قاشق دادای دست بسته پیش او استادای مو نمیزد از چه رو، با من یگو! چشمو برو گوشتو جینی، مومو! آن شما بودید بسته دست را می ستانید، پیل مست را؟ یا که "کفت" دیگری در آن دیار بوده مانند شما بسی اختیار گر خودت هستی و حاجا می کنی. منت خود را نزد ما و می کنی یا اگر غیر از تو شخص دیگری هستی و ترس شما از سر چیست؟ از چه گشتی ای سرگرد بر برفزار می کنی تکذیبها طومار وار؟ عرض دیگر من ندانم و السلام پاسخ من را بده در یک کلام خود صحبت است آنچه آنگا شنیم یا غلط بود آنچه ما پنداشتم؟

"شامیو خراسون"

بقیه واژه های از ترجمه

ببخشیم با این آقا بونا... خودتون که میدونین منظور چیه، با اینا تماس دارین، تو کمیته انقلاب خرگوش دره هم کی روی می شناسین؟ خودم که نه، بولی برویجه حتما تماس دارن. چه فرمایین دارن؟ - والله به نامای که شماره ۱۳۳۴ - مورخ ۲ رجب به عنوان من فرستادن، می خواست به جوری که میشه نامه رو پس بگیرن و از خر شیون بیان باین. پله پله، ملتمت چیه، اتفاقا روزوشتر روم بر این فرستان جنم الان اقدام می کنم. والسلام علی من اتبع الهدی.

سرپرست از طرف گوشتی امی گذارد و از آن طرف با یک گوشتی دیگر نمرای را می کرد.

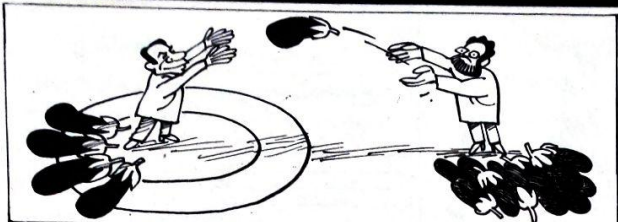
موتور الله، ببرو موتور فوری برو که مشورتی کردی، به اکثر فوجی یگو به اون نشینی که دیدی ساعت یازده پهن تلفن کردی، اون نامه نخست وزیرو فعلا پس بگیر.

بعد ترسوخست وزیر را می کرد: - فرمان درست شد، ولی باور کنید راضی کردن این توده های خشمگین پارچه کار خیلی مشکله. بنده ۲۵ ساله که سرکارم با این طبقه، خوب می شناسون.

مدتی است که نخست وزیر گوشتی از دستش افتاده و رئیس دولت دارنده صورتی کلاب می زند و گامگل زسر دعاغش می کرد.

شعر (پرواز دار)

ای رفیق خوب و نام آور سلام ای عزیز جانم، آهنگر، سلام می فرستم من درودت از آراک گشته ام من از برایت سینه چاک من خوشم آید از آن روزگامات خوش درخشیده بمولا خرامات گویا نامت چلنگر بوده است آرم و شکلت جور دیگر بوده است از چه باشد علت تغییر نام؟ گویا نرسد اسمت یا فولاد، نام؟ الغرض دارم قبولت این زمان تا که فردا شب چه بارد و آسمان. کوشش خود را نما آهنگر! تا کنی اشغال جای چلنگر! (یعنی چلنگر را راه و رسمش را بنه در پیش روی حرف اندر راه آزادی بگویی کن تو روشن پشت پرده هر چه هست تا شود دشمن یگلی و روشکست حرمت آزادی را پاس دار پرچم ایران زمین را بر آیدار. (یعنی راست دار.) کن دفاع از حق و عدل و دوستی بی عرض، بی وقفه و بی سوستی. (یعنی بدون سستی.) چالپوسی و شعلی را بگوب تا زخم دل ما خوب خوب می کشم زبیه دهان را من درگ تا نگرود خسته این آهوان. (یعنی آهنگر!) نام من ناصر بود اندر آراک میخورد اندر خیابانهای، خاک. آراک - ناصر



ستون راوی

چندتن از نمایندگان اصناف را با تمام گرانفروشی می کشیدند. در کمیته حضرات گفتند دست است که ما گرانفروشی می کنیم، ولی به نفع انقلاب است نه طاغوتی. گرانفروشی در زمان طاغوت برای شتر و میوه درست، گرانفروشی با نفع است. تازه از کجا نفع انقلابی در نداد. تازه از کجا مردم گفتند که نمایندگان ضد انقلابی باشند و با این سبانه ها وزن اینها گرانفروشی، غیر مستقیم نخواهند! انقلاب مخالفت کند و به آن ضربه بزنند؟ ... می گویند رحم علی خرم صاحب پارک معروف است، که سه سال گذشته در آن کافه انقلاب اسلامی حاکم است و اعدام شد، در پاسخ این سوال دادستان گفتند: (ملکه مادر سابق) به چه منظور میاید که مدعو تا آگاهی از قضیه داشته باشید؟ خرم گفت: است. درست است که من سواد خواندن و نوشتن ندارم، ولی چون زبان خوب بود شما به ملکه مادر "زبان" درس میدادم و در اوقات فراغت هم با هم نان کتاب میر بازی میکردیم.



... ایدا" ما فرصت طلب نیستیم، فقط کمی فرصت میخواستیم ...

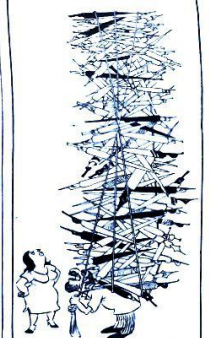
سمود بیگ
شده ورد زبان خلق طاغوت زه مستعصم، ز مستعصم کج حرف چه شهبانی که از الله پاکتر دگر شهبان ندارد شور و حالی ز گردنستان و ترکستان چه کوسم سخن اینجا به فید احتیاط است چه امید که در دل پروراند بخود گتم که ایران شد گفستان ندانستم که یاد از بنسنگ دنیا رجال بر تخصصی، صادراتی خدا را کاروان است بنسازان کجانی صبح صادق تا بسبانی

ارتجاع داخلی

وعددهای قبل و بعد از انقلاب آنچه مستحق و امید و التهاث زانکه دستاوردها را یک به یک زود باشد گفتند از توان خلق

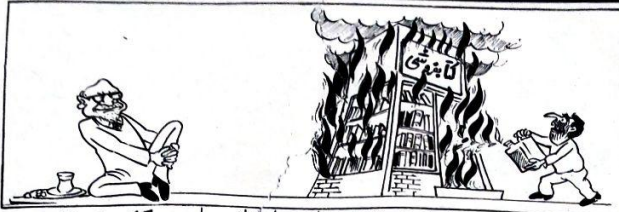


آهنگر
هفتماهه سیاسی - طنز
نماتی:
تهران - صندوق پستی ۲۷۲۵
احتمالاً همه شایه ما شتر میبوند!



طومار خارجی وارد کند؟ چرا ما باید اشرف فروخته الکتریکی باشیم که بخوایم طوماربان هم الکتریکی باشد و تا اسم الکتریکی آوردند خود را ساریم؟ خدا شاهد است طومار الکتریکی هیچ تاغنه جدا افتاده نیست این را من میدانم. این فقط یک حبله امپریالیزم است برای نابود کردن اقتصاد ما. مگر از قالی ماتینیسی چه خبری دیدیم که میبویسید طومار ماتینیسی بر ایران وارد کند؟ من از آن میترسم که فردا خواهد خشت را هم که خودمان خوب میزنیم وارد کنند. آنوقت صنعت خشت زنی ما چه خواهد شد؟ شما بگویید.

من از سترسیم که فردا "تلا" در خیابان رد ثوم و بهینم پشت و پیرتس یک مسازده نوشته باشند - اتصال پیرتسینی سردی یعنی موجود است" آن وقت کجای آدم - آدمی که طرفدار صنایع داخلی است میسوزد؟ شما بگویید (ای سترس)! قدیمیا اگر مثلاً کشاورزی ما را نابود میگردند، روستایی و بر وسطی



کله دوستانه

از شاعر الاطافه
 آی آهنگر! بتو از من سلام
 صد سلام از من تو هر صبح و نام
 چشم بد از جان پاکت دور باد
 دشمن جانت ذلیل و کمربند
 چونکه هستی باور بسجرا گران
 میستایم من ترا در هر زمان
 حرف حق کوفی تو سی رنگ و ریبا
 منگی رسوا بهر جا تشنه را
 لیک دارم از تو من قدری کله
 چونکه هستم آدمی کم حوصله
 هر چشمنه، صبح رود، بوی حسد
 چونکه میباید من از خانه بدر
 من دبستان آهنگر میروم
 بهران رسن در بیان در میوم
 لیک باشد ناعامت کتاب و کم
 فرد آتیز، باغبان از دست هم
 عاقبت افسرده و کج و عمار
 دست خالی میروم دبستان کار
 تو سنو راضی که بعضی گمان
 وانگند از بهر جنس تو دگمان
 تا آهنگر توی بازار سیاه
 گردد از دستی به دستنی گاه
 تو آهنگر چاکن چند صد هزار
 کی فراوانی سپهر شمشیر و دیار
 تا بخت بردمان آسان رسد
 بر تو نورش بهرستان رسد
 تا بخواندی همه سپهر و جوان
 رویت و تان شبان افکارشان
 تا سانسند آن عدوی خویش را
 دشمن مکار بدست اندیشه را
 چونکه سلت روشن و آگه شود
 از آتش سیرنگ آبن رومه شود
 زیر بار زور و تیزور و ریسا
 کسی رود آسان و بی چون و چرا

درد دل با جناب آهنگر از سرور اصطفاغی
 از چه رو ترک میکنی سنگر؟
 از چه با یک ترزه در رفتی؟
 یا دگر بر زمین قلم بگذار
 یا خدای نکرده ترسیدی؟
 (وحده لا اله الا هو)
 (وقتا ریبا عذاب النار)
 مستعد دفاع می بینم
 از روی من آرزوی شصت است
 من شما را از خویش میدانم
 رنج زین انتقاد خاطراتان
 شود از "سرور" جاگرتان

ای رفیق ای جناب آهنگر
 تو که جوش آمدی و سر رفتی
 یا سراه هدف قدم بگذار
 یا کشته رنجبیدی؟
 باش حق و وحی طلب، حق و
 پای در وادی خط طبر بگذار
 من شما را شجاع می بینم
 بخندا چشم من سوی شصت
 مغذرت خواهم ای عزیزانم
 نمود از "سرور" جاگرتان

سیاس از جناب آقای طومارزاده

روزنامه محترم آهنگر
 هنگام تقسیم اراضی در مثال ملک
 مزروعی، حتی باغ و خانه‌ای که درده
 داشتند و فعلا در اشغال دیگران قرار
 گرفته، چندسهم از کارخانه نساجی را
 صاحب شده و در عداد سهام داران
 قرار گرفتند باید کمال چشم برآه
 تا مختصر سودی از آن عاید شود.
 برای چندسال ۵۷ داشتند نامید می‌شد
 چون چندماه از سال گذشته امتصاف
 بود با کارگران کارخانه درحال راه -
 بیانی، نتیجه این می‌شود که آخر سال
 از آن سود مختصر هم خبری نمیشد.
 ولی این باس و ناآسیدی خیال میکنم
 دارد به آرزو و امید تبدیل می‌شود.
 چون از هر کجوه و بزین که رد می‌شود
 بر در و دیوار پارچه‌ها و طومارهایی
 می‌بینم که در آن از جناب قطب‌زاده
 می‌بینم و شایش می‌شود. و بنظر
 می‌رسد این پارچه‌ها حمولات همین
 کارخانه باشد. بدینسویه برخورد لازم
 سدانه از آقای قطب‌زاده یک یک و
 فروش کارخانه حقیر رونق بخشدند
 شکر و اظهار امتنان نمایم.
 ع.س. سهامدار کارخانه
 چلواربانی

اخبار ورزشی

دربور مسابقه ایمن تیمهای "کمیت"
 و "کارگران بیکار" در یکی از خیابانهای
 تهران انجام شد. داور این مسابقه
 را گروهی از ما برین برعهده داشتند.
 خیر کارگزاران ما کارگزاران این مسابقه
 تهیه کرده است که می‌شود (این
 بربراز برای بخش از رادیوهای بدون
 سانسور تهیه شده). سلام
 امروز بر ما مسابقه بین تیم "کمیت"
 و تیم "کارگران بیکار" را برپا کردیم
 می‌کنم. این روزها سابقه زیاد و سا
 نمی‌توانم همه مسابقات روبرو را
 برانگیزش کنیم و از این باب بپوش
 می‌خواهم.
 هم اکنون من می‌بینم که دو تیم در
 مقابل هم قرار گرفتند و دارن به آرمی
 سپهر نزدیک میشن. بهم می‌رسن، بکنن
 از کمیت جلوه می‌دهن. از اونطرف بکنن
 کارگران جلوه میدن.
 شماره یک کمیت، یک گلشوار سربازی
 شماره یک، یک بلور شاه نشن کرده، یک
 تفک ۳-۳ دستن داره و یک دستمال
 با سرزفاتی دور گردنش پیچیده.
 کارگر لباس شسته شده، چروک
 داری تشن کرده، دکمه‌های پراهنش رو
 تا زیر گلوشه، یک کلاه... (تند)
 بخوانید) داورها "هو" میکنن. سابقه
 شروع میشه.
 حالا شماره یک کمیت بقیه کارگره
 روسیگره، هلش میدن به جلو، ولی بقیه
 تشن و اول نمی‌کنن. کارگره دستن رو پیش
 میاره، می‌کوشه به روسیگره، کمیت به
 ناراحت میشه. با فتدای تفکشی می‌زنه
 رو دستش می‌کشد. کارگره صورتش سرخ
 میشه، دستن رو عقب میکشه. شماره
 یک کمیت با همان دستن که بقیه
 کارگره گرفته محکم به سینه‌اش می‌زنه
 و اونو به عقب می‌دازه. کارگره تلوتلو
 میخوره و عقب عقب میره. بکنن از تیم
 کارگران اونو می‌گرنه تو بلش.
 داورا که توی پیاده رو وایساده "هو"
 میکنن. روند اول تموم میشه.
 روند دوم
 کمیت‌های شماره یک به داورها
 اعتراض می‌کنن. بظرف پیاده روسیگره
 به اونوا فحش میدن. داورها هو میکنن.
 روند دوم شروع میشه. دو نفر از تیم
 کمیت بظرف تیم کارگران بیکار حمله
 میارن. کارگرا سرجاشون میمونن.
 کمیت‌ها با داد می‌زنن. کارگرا تگون
 نمی‌خورن. همه با هم رو به داورها
 می‌کنن. به آرمی چیزی میکنن
 کمیت‌ها با ناراحت میشن، حمله میکنن.
 با فتدای تفک می‌زنند تخت سینه کارگران.
 داورها هو میکنن. دو امتیاز به نفع
 کمیت. روند دوم تمومه.
 روند سوم
 کارگران محکم وایساده. کمیت‌ها
 می‌خوان بروکنده مشن کنن، کارگرا با
 فتدای می‌کشد. شماره ۳ کمیت (تندتر
 بخوانید) تفکش رو طومار، گلگن
 روسیگره، شلیک. کارگرا مضطرب میشن.
 تیم کمیت شروع به بترا نداری می‌کنن.
 کارگرا وحشت زده به این طرف و اون طرف
 میدونن. هو...
 و در اینجا مسابقه تموم میشه
 ضربه فنی به نفع کمیت.
 گزارشگر: ر.ا. خارسه پهلوی

تابلوه‌های کوچک بدون قاب

اندر باب احوالات آن بشردوست مخلوع

آنقدر بشردوست بود که هرگز بدون
 غم، شامیانی نمی‌نوشتید، بدون غم
 قمار نمی‌کرد، بدون غم زور نمی‌گفت و
 خلاصه بدون غم بر سر اجساد فقرا
 نمی‌رمصد و از آن مالیات نمی‌گرفت.
 ■■■■
 یکی از لیاقت‌های او این بود که
 بدون داشتن لیاقت، توانسته بود هزاران
 انسان لایق را بر سلطه خود درآورد.
 ■■■■
 برای آنکه خیاالتش را بر همه ثابت
 کند، آثارش را در تمام لحظات روز و
 شب بنمایش می‌گذاشت.
 ■■■■
 وقتی فهمید که بهرورد کرد و کسری
 در یکی از محله‌های فقیرنشین جنوب
 شهر هوزو او را نمی‌شناسد، بشدت
 عصبانی شد و به وسایل ارتباط جمعی
 دستور داد که علت این بی‌اعتنائی و
 غفلت را بررسی و گزارش کنند.
 ■■■■
 برای آنکه نظر مردم را جلب کند،
 در سفره، کینه، آتیه غذا می‌پورود و در
 توالت طلا نضای حاجت می‌کرد.
 ■■■■
 میگفت یکی از نشانه‌های اعتمادش
 به مردم اینست که وقتی در اتومبیل ضد
 گلوله‌ها نشسته‌است، فقط یک دست لباس
 ضد گلوله بتن میکند.
 ■■■■
 برای رفع عطش خود خواهی‌های
 آقای بشردوست، حتی آب قیاسوسا
 هم کم است.
 ■■■■
 در حالیکه داشت، بیفتک آبدار
 سفارشی‌اش را می‌بلعید، زیر لب میگفت
 - راست می‌گویند که هر آنکس که دندان
 دهد، نان دهد.
 ■■■■
 آبا بعد از ازمایه او دهانش را باز
 میکند، مردم گوشه‌هایشان را باز میکنند؟
 ■■■■
 برای آنکه ارتباطش را با مردم
 اجتناب قطع نکند، دایما از طریق
 وسایل ارتباط جمعی آنها را به دادن
 مالیات و حفظ آرامش و داشتن صبر و
 تحمل دعوت میکرد.
 ■■■■
 آنقدر بدی کرده بود که میتوانست
 با مختصر خوبی برای خودش کلسی
 محبوبیت کسب کند.
 ■■■■
 آقای بشردوست آنقدر قدرت و ثروت
 بهم زده بود که فکر میکرد خداوند او
 را از افراد خیر، حقوق می‌گرفت.
 ■■■■
 آقای بشردوست بخاطر همدمائی
 با کارکنان جهان، حاضر شد با نهایت
 بزرگواری، اولاً بعضی شهاسیری خاویار
 به بالین بگذارد و ثانیاً تمام مردگان
 را از دادن مالیات معاف نماید.
 ■■■■
 آنقدر قدر بود که وقتی میخواست
 آدم بکشد، صمیم خود را از طریق
 وسایل ارتباط جمعی اطلاع عموم می‌رساند.
 ■■■■
 دایما میگفت که دست تقدیر و مشیت
 الهی او را برای زورگتن آفریده است
 والا خودش هیچ علاقه‌ای به این کار
 شاق ندارد.
 ■■■■
 ارتفاع برج آقای بشردوست آنقدر
 زیاد بود که حتی فرشتگان آسمان هم



از دیوان شاعر سر مایه‌دار

بنیاد جهان جمله بپول است و بزور است
 سرمایه مرا آلت تحسب و غرور است
 فراتر من دولت و من صاحب تویم
 از نوع خصوصی شده پسر با تکویم
 صاحب شدم نام درک خود کارگزاران را
 هم کوک و هم دختر و هم پوزنان را
 مالک شدم همه تولید جهان را
 ارباب قدرت شدم نام کور و کران را
 با هر کس تنم سخن از سود و نوبل است
 با اینکه سخن ازین دوا و نقل و لول است
 تا کارگران بی خبر از حق و حسابند
 تا اینهمه از تفرقه فار رنج و عقابند
 من هر می جمع آوری مال و کفالت و کتابند
 کلندین و پارس و گهی هم شتالم
 گر کارگری سر زحمتش بدهد آرد
 با هر کس سخن از نسر کارگر آرد
 در گوشه زندان بوم او را بشتالم
 وانگسختن از دست و مقسومه برانم
 دانه که تمدن همه از کارگران است
 این ملکون من هم همه ملکداران است
 اما چنگم منظم من سود و زیان است
 تا دولت سرمایه بود حاکم انسان
 از زوده بود بهر کشتی عادی و آسان

صمیم صمیمی



میرزا علی اکبر مایرودن (تاریخی آذری)

ایله بیلیردیم که داخی صبح اولوب

ایله بیلیردیم که داخی صبح اولوب، سنگ شکست ایلدی بال و پریم،

مرغ سحر تک بیواغیز ناللا دیم باللا ماغین حاصلینتی ائلا دیم

صحنه تاقیلدا ایورام ایندی من رحم ایله، بنقلیلدا ایورام ایندی من

ای چالا غاغلار، منی خورودما یون سر ایلینوز، اوج هواده اوچوز

آغلا ماغین، آغلا ماغین جوغلسر باللا ماغین، باللا ماغین ایورام بیرهدها

باللا ماغی، در سیزه عبیدیم قنیم سوله میرم، ائلا ماغام بیرهدها

کردی کرماشاق

و خدا قصه مایه و نجشه

در مورد غمزدوران شاه، ساواکی خائن کی بری ساه

با یک خانم نیسان و آیدگان و شکست وزیر آقای بازرگان

و تالی بازرگان چی دولتت، بوختی قائل خونتک ویرک

آقای بازرگان بر تیری و باد و حضور شی زن کرد میان فساد

چی روز بازرگان چی و بادت چی، بر تار و کردار سکیل ساواکی

گوست خاتاللی و حیجی بریان، لیسو حوایل و سیکار مزیان

خیل خیل و مردم و نایب کیشان، وسقل برقی گوستیان بریان

ار گزودتین خود شکسته بیان ابروی خشن هاوره و زوران

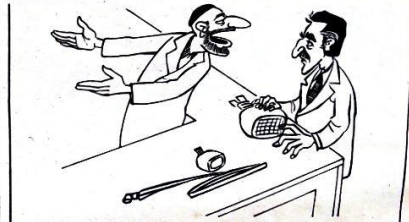
در نت و تار و زندان زاوا تایی، کی ابرویا و خشن هاوره دای

خشن بیمنی چه آقای بازرگان، دهی باره ماید دوران زندان

بیله بکنن هر چه غاشنه، ای و مارا بیلل کور ساطنه

کی یانه قائل مغو و خشن و خدا قصه، مایه نرجش

نیش بوخوری، نون کوله بیمنیم، زندگی پیش بویری!



... مکه همش تو جیب ما میره که کورنه، همین دیروز واسه ایجاد روزنامه "مردمی" باز کلی پول دادیم

پیخودی مناصدای خود کلفت

آن شد بدتم که با جوش و خروش

کز برای حفظ نایج و نخت اشتباه

من اگر بودم بجای تو رئیس

همچنین در ساحل اطراف آن

کفت بندی کای عمو سام دراز

"قرمه سبزی بود من کفتم بیاز

آکه از نیروی ملت نیستی

رفته از سادت گانم وینتام

آنهمه طیاره و توپ و تفنگ

جمله رادار و فانتومهای تو

خرت و پرت و ات و شتالت همه

نارگانگت هم نیاززد به مفت

دیگر این با مبولها ناید بکار

حیله و تزویر و افسون مشکلت است

گر تو هم بودی بجای دوستانت

کفت با کازیر رفیقش حرجوش

کرده ای در ملک ایران اشتباه

میفرستادم بان کشور بلیس

منمودم مستقر ده ناروگان

کلهات گویا دهد بوی بیاز

بهر حفظ قنایه بود این بیاز

یا که اصلا اهل عبرت نیستی

گوش مال تازهای خواهی بالای!

بود اندر رزم ملت آب لنگ

بود بیخود اروای بابای تو

ریخت ملت جمله را در مزله

بیخودی مناصدای خود کلفت

زانه ملت روشن است و هوشیار

شاه هم دیگر سجنش باطل است

باز هم این شاه میگردید سات

شاعر ااطها

بهران قاطع

آن یکی پرسید "بارو" را که ما! از کجا میانی ای صورت سیاه؟ کفت: از جنگ قلزندیهای تو

هشدار

ای همه دوستان آهنگر

صحنم با تمامان باشد

نگذارید دشمن خوبخواه

نگذارید دست آمریکا

یاد دیروز و روز پیش کنید

بس چه شد آن قیام دانشجو

چه شد آن صدای خنجرش؟

چه شد آن انصاف آوازی؟

چه شد آن جوان و خونریزی؟

بس چه شد آن نروی آزادی

چه شد آن اعتصاب نفتی ها؟

چه شد آن اعتصاب دارایی

بس چه شد آن پیام مطبوعات

بس چه شد آن سپاه انسانی

ساد داری زمان جنبشها

ساد داری که یکصد ملت

مرگ بر شاه و بر سیا کفتند

همه با هم بر سادری کردند

تو که از قید بندگی رستی

چه شد آخر ذکاوت و هوش؟

خسرو و با یک قیام بنیان کن

همزمان با زبان آهنگر

صحنم از قیامتان باشد

دست خونین فرو کند در کار

برگردد ریشه قیام از جا

یادی از انقلاب خویش کنید.

که قیامت نمود از هر سو؟

کارگر، آن دلاور سرکش؟

چه شد آن افشار عاشورا؟

بس چه شد آن شهید تیریزی؟

پسفتاشی، بر سادری، شادی؟

خالق آن همه کفشتی ها

بس چه شد آن صف و صف آرائی؟

در تمام دقایق و ساعات

که فریادی نمود آن جانانی

روز فریادها و جوشش دولت

دست دردمست علیه آن دولت

زیر رگبار گاریدا کفتند

عزم عدل و بر سادری کردند

چشم خود را بگوش چرا بست؟

ز چه اینها شده فراموش؟

ریشه ارتجاع را برکن

"یوسف"

واجوبمه داز

لاهیجان - محمدولی

گیلگی گاشتی

واجوبمه دازمه که مره

بون روز، گاله بگیت اوستازگان

فولادچی

سرخ - آکودر روزگار کوره میش

ترم - آکودر مرزندگی چکش بون

سوس - بدا مر دوروج سنگه سران

او - بدا مر کوروج ناوه میان

می - دومه، اون کونوس چو - آچی

چاکود

موالون، دنه شکم

نه و گرم، نه بیجم

خشن بگوم، خیلی نیجم

خشم الون مو، به دفر

چاش چی، بر و مگره

مره، خوشنت - آکوره

کمره، خوب دکنه

مره چی، کار هکنه.

راه ده هرزه خال تونه بشن ره،

نیش بوخوره،

نوشه کوله بیجینه.

زندگی پیش بویره.

نازنین چندی خوبه.

تو بیبی او به نفر

مره تی مشت - آکوری،

مونی او مشت میان جا بگوم

خشم تی بازو، زور چی

راه ده هرزه خال تونه بیمنم،

نیش بوخوری،

نون کوله بیجینه.

زندگی پیش بویری!

ضد اطلاعات آهنگر

برای رفع تنوع!

نام: میرشجاع

شیرت: گکری

ساکن: رشت

تغل: مذبذب روزنامه بازار

اخبارات:

۱ - دوازده سال مصوبت و فعالیت

سنتر در ساوک گیلان با نام سنتر

برهانی:

۲ - گرفتن ماهنامه ۸ هزار تومان

سهیمه: سری از بستالنال در مدت

خمدت (!)

۳ - جاسوسی بین کولگری روس

و ساواک گیلان.

۴ - داشتن نقش موثر در سرکوبی

سازارن گیلان و ...

محل: ساجکه

اسلای رشت

حکومت

در پیچان (!) او همکاری با همیگی هایش

در آنجا

نتیجه: اخلاقی - چراغ از بهر تاریکی

نگهدار ...

کمیته بارانا

ایها لغارشن آهنگر

شهر زندان با سوا داننا

گوش دارید. تا بگوم من

فصه انقلاب رشتنا

بعد تهران که پیش گوت شد

بعد قسم بعد سیزد و کرمانا

بعد کشتار خلق در تبریز

رشت هم فد کشتید مردانا

شد بگیر و به بند درانجا

همچنان مشهد و صفا هانا

جنگ مطلوبه شد برای سه ماه

غله زد در تمام گیلانا

بکطرف لشکر پلیس و ساواک

بکطرف مردم سلما نا

هستی شهریان بشارت رفت

در هجوم جماعت دارانا

کشتهها داد رشت با ایمن

تا که شد انقلاب رختانا

صبح روز طلوع آزادی

دغسلان آمدند میداننا

گشت شورای انقلاب بهای

لیک از گریه ههای رختانا

ناجران دسته دسته جمع شدند

دور و اطراف "حاج احسانا"

سرخ شورا چنان ترقی کرد

که ندادان شدند گریانا

انقلابی جمل از این اوضاع

انقلابی نما: خراماننا

ابتدا پستهای این استان

گشت تقسیم بین شورانا

آنکه همگیام راه بیمانی

راه میرفت از کسارانا

حکومت رسید در گیلان

رشت افتاد دست رختانا

آنکه اوابجمع حاجی بود

توجه میخواند وقت جنگنا

یک قمیش داد و گشت فرماندار

بسیو قسمت نمود درینانا

الغرض بیست هاست بدین ترتیب:

قرمه گردید بین یاراننا

سوزی و کلت و ۳- ارتش

پخت شد در میان کوچاننا

سردم هوشیار چون دینده

شهر افتاد دست زاکاننا

هرکی گدخدای یک بخش است

هر منافق شده سلما نا

لاجرم در کنار آقابان

پهن کردند دکنه ای مانا

رشت از ترس مفتی اعظم

دفعتا شد کمیته بارانا

شمت و اندی کمیته فرعی

همه بانگ و دوک و دنگنا

غیمه بستند از چهار طرف

عینهو شیر پسر غراننا

بیگ های مسلح از هر سو

شد روان خانه بزرگاننا

وضع اوضاع چون قاراشیت شد

کک بیافتاد سوی تیماننا

خلق رفتند خانه آقا

سلوات و سلام گویاننا

که بسا منتی به اسلام

طبق فرمان بیخواننا

جمع کن این کمیتهها در شهر

من بمیرم تی چوم بفرینا

حضرتش چون گاهین سخن بشنید

خندههای کرد و گشت سبحاننا

کار من نیست، خوبشنت دادید

با گره سلاح داراننا

دوستانم تمام در رفتند

همه با پستهای الواننا

یک علی مانده است با حوض

عشق در مشکلات چنداننا

منهم امروز کردم استفاده

و حوضو لاله الی الاله

رشت. ع - دانشخواه



حکایت

طومار زاده را گفتند از خود بلند

طومار در درجهان دیده ای با شسته دهی؟

کفت:

پلی روزی جهل کلبه طومار جمع

کرده بودم برخ کشیدن افرادی را. پس

در خیال به دمشق رفتم و عارفی

دیدم درویش مسلک و قرن هفتی و

طوماری در دستش که از "قرنه"

آمده بود و من حتی با او با راد بونی

نتوانستم سر و نه آنرا در بایم و به

تحقیق که با مشاهده آن درشتی که بر

آن نوشته بودند در ملت بزرگ دلنگت

شد و آن متن چنین بود:

هست طومار در سن من به در آرای ای.

بر نوشتن سرش نوی با بان تورو

"زنگر"

خالو ربوار

کردی کرمانشاهی

بیل آرات بشم چه له روزگار

چه خری و بان سر گرمه

حواست هاگو، گوش به و من

رنجم بی پرو هنام سرده

بچک و گورا، هانتن و میان

گرد آمان، دشمن در کردن

سردم دنسا، کلک و دینان

لسی کرامت و لسی شجاعنه

و گرد خلمه و گرد کتک

ریشی شاهیل، له ملک واکن

فری دان و چی، تا قفر ماهی

باید جوی باد، دشمن غم

ایه کشت شیرم، شوریل غلم

بفر استبداد، اسپرنگ کابل

و فدای بالکت، خال دانه دانه

له سد نامودیل، رنگ روم زرده

وضع درمان ما

"... مری"

ای کاتبه اهل فن هستی

صاحب گوش و هم دهن هستی

بشنوید از من مستفیده

بود خوب زمانه، سنجیده

این زبانی کدر دهان دارید

مثل من یک گی می بگارید

گله از روزگار کم بگنید

نه بکنی ظلم و نه ستم بکنید

لب خود با رکن سازش سخت

حرف حق را همیشه باید گفت

حرف حق گفتنش بود آزاد

تو بگویش هر آنچه با داد

عبد کاغوثیان گشت دگر

دست غم پیش ازین مگیر بر

جوهر خود نویسن از پرکن

انتقاد از فلان دکتر کن

که رسانده ویزیت خود به دوست

در عوض هیچ فکر درمان نیست

او نباشد بگتر مستفید

دکترهای طبع گرفته بگف

نیست حالیش فقر و ناداری

هست دادم بگتر پول خواری

با هان پولها که میگرد

زیر دستش بریض میبرد

سختش را بزور میخواند

چه نوشته در آن (چند) اند

خدا و آنگار و خوانا نیست

در همین هم بیار پیدا نیست

بعد دکتر بیای بر دور

خود که فانی ز من میریز و مجو

وضع آن بدتر و خرابتر است

مرفش بوجات درد سرات

فرس و آمور و سهر رفتن پول

شده آفاده سهر رفتن پول

گاه باشد که یک قلم دارو

چی با از زنه کتک چارو

گاه انوار آن شود نایاب

در بیانش هر کجا روی شتاب

پایتخت این بود که "فلا نیست!"

اولی پس بگین که تکلیف چیست؟

آری ای درمان آزاده

ای عزیزان خود زکف داده

وضع درمان شهر ما اینست

درد بسیار و خرج سنگین است

حال اگر مثل من شدی بیچار

ایندر، آوندن مزن، مکن اصرار

با چو من درد را تحمل کن

با سرگیه را کمی تل کن

برنامه کودک از صدا و سیما آهنگر

سلام به جمعی خوب، حالتون

چطوره؟ "دی" "بهنانه" "امروز"

دو "کایتون" نشون میدیم که بگیش

یکتا شیه یکی دگشه "یکتا شیه" اما

عوضش "کایتون" دومی بو چجای "دغه،

بیشتر" نشون ندادیم.

حالا باهم "کایتون" اولی و تاشا

میکنیم.

خب جمعی عزیز "کایتون" اولی بو

با هم دیدیم، حالا "کایتون" دومی بو

با هم می بینیم که به بنیم ایدهنده

"کایتون" چیجای "میکنه".

... خوب جمعی عزیز "کایتون"

دومی بو دیدیم حالا "می بینیم" به

نقاشی های ما، نقاشی اول مال خانم

"بویابه" است "کایتون" شهبانان "بشت"

"بایمون" "فیستان" و نقاشی بدی

مال "غلام رضا" است کار "شهبانان"

"باز" "بایمون" فیستان

... خوب دیدیم "بهنانه" "امروز"

اینجا نشون میده من با نقاشی "خواهیم"

از شا خدا حافظ میکنیم.

تیمان - خوشبهن

سنگ و غم

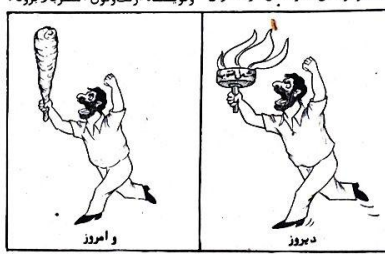
قصر شوم - م - ش - اتحاد،
۱ - از احساسات پاک و برادرانه شما
سست به پستانامه آهنگر و کارگزاران
متشکریم - ۲ - سعی میکنم در همان
جبهی پیش بروم که خواست شما اکثر
خوانندگان گوهرشاس ماست. - ۳ -
کارنگارانی از لحاظ محتوا و مضمون
سپار برهنی و گوینده بودی و عزیز
جان سید داشته باشید که کارنگار
تجسم بکند. یک داستان، یک مقاله
و یا یک تحلیل سیاسی - اجتماعی -
انتقادی و حتی فلسفی است و سوسله
نیزم چند خط و صحنه، بطوریکه اگر
شرح بر رو بلا هم نداشته باشد مفهوم
خود را به بیننده منتقل کند. امیدوارم
فایده باشد.

تهران - آقای غ - فتاحی، اولاً
متشکریم، دوم اینکه به علت کثرت
تعداد کسانی که خواهان آهنگر هستند
بروزی ترتیبی است خواهیم داد در صورت
آمادگی آن چگونگی تحویل و تحول
آن را به شما و سایر دوستان که موفق
به تهیه شماره اول شده اند در روزنامه
اعلام میکنیم. سوم اینکه ما هم مثل
شما "شکری" دولت از شرفیست نسیار
شمان جان بی محی خیریم - قربانت
سازی - آقای امجد، شعر "ایرند"
هم از نظر مضمون و هم از نظر صنایع
نثری بسیار خوب بود و آهنگسوسون
ضمناً اینکه یکدایرنامه شاعری بسخن -
سنجی شما ایولانگینند، انوسو خوردند
که تا سافاهان پیش بعلت نندی موعوم،
قابل چاپ نیست - در انتظار انتشار
محکم و آبدار شد.

گوانشاه - آقای ر - کوهی، آنچه
در "سراب" خیال مطرح کرده اید
عالمیت و امپدواریم به آرزوی خود،
سخنوری و ولت با رئیس جمهری شدن،
برسد اما آنچه بعنوان "شعر" برای
مطراستاده اید هنوز "کال" است و باید
کمی سرکند تا داد "خرمایزان" بوز
و خوب جا بیفتند و آتوت رسیدند
هائ را برامان بفرستید - یا هو.
شهووار - زری خانم، شعر تشکست
راده ای به اوستای آهنگر، اوستایسپاز
چند بار تحسین و نه به و صد آفرین به
سخنوری و ولت با رئیس جمهری شدن،
تکان داد و گفت: حیف که وزن و قافیه
شعر آنطوریکه باید و شاید آید به محکم
نشده، ولی از همین حالا میتوانم به
این شاعر غریبه بدهم که با مختصر مطالعه
و نثری یکی از بزرگترین شاعرهای
آینده "آهنگر خانه" مبارک خواهند بود -
اینها!

وراهین - آقای سنی آدم، ضمن تشکر
از دقت و موکافی علاقمندان، شما
باید عرض کنم آنچه در زیر عنوان
سالی که نکوست... آمده بود، گناهیه
بود به سبب اخبار تحریف شده، رادیو
تلویزیون و همانطوریکه ملاحظه کردید،
گوینده اخبار ما هم ثابت کرده بود
که در سرخ کردن و وارونه قالب کردن اخبار
دست از "قلب" خود ندارد -
باز هم متشکریم.

ایلام - آقای یاربان فلسی میرزا،
اوستای آهنگر سلام برساند و متکرم،
غریبجان اگر میخواهی شاعر سخنیور
چیره دستی از گروه در سبای، بیشتر
مطالعه کن، بیشتر نثرین کن و فصل از
آنکه نعت را برای ما بفرستی، برای
چند تا از دوستان نثرشانی خود بخوان



آهنگی استخدام

سازمان ادب و ادبیات بزرگ ایران جهت
پست مدیریت این سازمان نیاز به
فردی با شرایط ذیل دارد:
۱ - دارای مدرک دکتری (نوع
رشته فرقی ندارد) ولی چنانچه
فردی دارای دکتری علوم انسانی باشد
مقدم خواهد بود.

۲ - چنانچه فرد مورد نظر بعلت
فعالیتهای مبارزه با رژیم (۱) تاکنون
موفق به اتمام تز دکتری نبوده باشد
سببستی حداقل پنجاه کیلو متر
طولار ارائه نماید.
۳ - متقاضیان لازمست عضو
افتخاری کنگر اسون دانشجویان
عارج از کنگر باشند - (البته به
نظر خودشان، چون تکدیست
کنگر اسون ها بی ارزش است.)
۴ - سن داوطلبان میبایستی
حداقل بعد از دوره نوزادی و حداکثر
قبل از چل چلی باشد.
۵ - شرط اصلی استخدام این است
که حداقل سی سال قبل از این سن
ایران نبوده باشد (کتابکی سی سال
گذشته را تقیم آمریکا بوده و دارای
"کارت سبز" باشند. همدند.)
۶ - چون فرد داوطلب میبایستی
حامی یا پاره‌مهنا باشد لازمست
خود گفتش ایتالیایی نباشد و تخلف
از این امر گناه کبیره بوده و شهما
مفسد فی الارض خواهد شدو
کلیه داوطلبان میبایستی مقررات زیر
را رعایت نمایند.

۱ - پس از استخدام حق پختی
اخبار تحریف شده و بدون غرض را
ندارند.
۲ - فرد استخدامی تا پایان
بازنشستگی میبایستی جزو لاینفک
کنگر اصلاحات انتخابی عوام باشد.
۳ - پس از استخدام چهره‌گویی
و دان و لطف و اکتان و پذیرش برهنه‌ها
بخصوص کارمندان خود را ندارد.
داوطلب پس از استخدام برای ارب
باو تعلق خواهد گرفت.
(۱ ماهه مبلغ ۷۰۰۰۰ ریال
حقوق بدون مزایا خواهد داشت.)
۲ - جهت عدم هرگز به نظر به
فرد انتخابی بوسله "پاره‌مهنا"
یکدست هلمیکوتی و سبک دستگاه
اتوسیلند گلوله در اختیار وی قرار
خواهد گرفت. (تنبه حلیقه صد
کلوله بیده فرد خواهد بود.)
۳ - چنانچه در بخش اول سبب سازمان
از نظر پختی بر نامه‌های کندی و کارتن
کردگان کمسوی وجود داشت، شخص
استخدامی موظف به اجراء این برنامه‌ها
خواهد بود.

مصدق سلیمان - سوزش
شوراز - آقای دانشجو تهران خانم
پروین - ف، افتخاد شما در مورد چلنگر
تاجموردی" منطقی و بجاست و رسمی
توجه داشته باشید که ما چلنگر نسیم
و آهنگریم - و در باره "آهنگر و نقطه
نظریهای آهنگر آینده‌شان خواهد داد
که کدامیک از ما آشاه میکرده‌ام. با امید
دیدار.
وامر - ف - طغان، نشد، هنوز
هم کال است. بیشتر کار کنید تا خوب
بیزود لعاب نندارد - سرافراز باشد.
آبادیه فارسی - آقای الف - سرداری،
برو جبه‌های آهنگر هم متغایلاً سلام
میرسانند. امیدواریم که قدر اینهمه
محبت و پشتیبانی را بدانیم و روسفید
آزاد برسائیم. در مورد بیهای اشتراک
و قبول کردن مشترک با کمال شرمندگی
باید عرض کنم که فعلاً بعلت ندانستن
سریناه درست و حسابی از اجامش معذوریم
ولی میخواهیم سبب چماق و چاقادار
از سر برداشته شد ترتیب آن را در
روزنامه اعلام خواهیم کرد. سپاس و
دردود.



بحث خانوادگی

کروان - آقای اموارسلان کرمانی،
ما را با خدا و بجمهر در نیتدار، سخن
نیز اگر کور و حلاوتیست دگر - منتظریم،
یک پیام عام
نویسانی که شعر و مطلب برای ما
فرستاده‌اند و امتنان در این جوابها
نیامده یا نامه‌هاشان بستاند ما رسیده
پارسیده در صف نویسی استاده و مشغول
سحاق مکیدن است - به امید روزیکه شاعر
و نویسنده از کت و کول آهنگر بالا برود.

بیا، این کارگرای بیگار چرا نغدر
دلخور؟
- چون رفته بودن حقشون بگیرن
گذاشتن کف دستخون.
- بیا، میگن، "حقوق کارگر برداخت
باید گردد"
- یعنی حقوق اونها فی روزه تو کارخونه
کار میکنی باید بدن.
- کی حقوق اونها فی روزه تو کارخونه
کار میکنی نمده؟
- اونها بی که کار نمیکنن.
- بیا، ساقق یعنی چی؟
- یعنی اوناشیکه تفق دارن.
- پس اوناشیکه تفق دارن رو چی میکنی؟
- اونامال زمان جنگ بودن، سهتون
میگفتن متفقین.
- بیا، حق با کپتولاسون یعنی چی؟
- (با بجموصلگی) چه میدانم، یعنی
یک خارجی هر غلطی دلش خواست
بکنه.
- پس اکمیک ایرانی هر غلطی دلش
خواست، بکنه پیش میکنی چی چی؟
- (باتوسری) برو بترک، بکنه هوس
چماق کردی؟
- (باغزغز) این طومار زاده، بیاها
را هم نداشتی کرده. "کله شیرینی"



به سنگ و غم ساهات

غزیه انقلابی نما

جوانی بود از حبت "ماه و سواد" بی برگ و نوا
و در عمن حال شهرت طلب، فرصت طلب، بر مدعا...
دلش لک میزد برای مدیرکل شدن یا سرپرست شدن بی چون و چرا
و آرزومیکرد که آسمن چاپ شود با حروف سیا (۱)
اگر همه جا نه، اقلا در یکی از طومار نامهها..... بابکی از نثریات بسی
سروصدا.....

بلاخره بیکروز این جوان با برهنه نما
کاری کرد پراشتربک و پرماجرا.....
که واقعا جالب بود و عالی بود و ایرج و بهیا
و فیلی درست کرد از آن در یکی از برنامه‌ها
و طوماری آورد پرازمضا، از اول تا انتها....

مردم کمی تعجب کردند و پرسیدند اینها را خودتان نوشته‌اید آقا؟
جوجه سرپرست جواب داد خیر مردم نوشتند تا باعجله درخیا بانها..

آنگاه همه گفتند آفرین، برارو، مرحبا،
افتخار بزرگ است آشنائی ما با شما

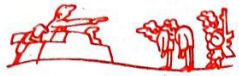
چون همیشه آرزو داشتیم بشویم آشنا با یک انقلابی نما.....
ف - فضولیاسی



این روزها تمام بی ریش‌های سابق ریش گذاشتان،
چطور شما میخوانین برینین؟

هفته رفتی

پلم بزجه



سه شنبه
خبر مربوط به اعدام دو متجاوز جنسی که به نوجوانی تجاوز کرده بودند و منجر به خودکشی او شده بود، منتشر شد.
این خبر، برخلاف معمول که شرح و بسط فراوان دارد، آنقدر خلاصه بود که حتی نمیدانستیم که دو متجاوز چه کاره بوده‌اند و رابطه‌شان با نوجوان مورد تجاوز چه بوده، حتی تاریخ و موقعیت تجاوز هم ذکر نشده بود.
مقایسه‌های بی‌مورد بود که و کیف ضربه‌های می‌دادند، در این مورد به خبرنگار ما گفت "ظاهرًا سخنگوی دادگاه انقلاب می‌خواست است جزئیات خبر را فاش کند، فقط ترسیده است که این افشاکاری را یک کار ضدانقلابی تلقی کند و حکم بر ضد انقلاب بودن دادگاه انقلاب بدهند!"



چهارشنبه
دو تاجوان غیور و متعصب بحث‌شان در گرفته بود، یکشان مدعی بود که برنامه‌های تلویزیونی خوب است و دیگری می‌گفت خیلی هم بد است.
پیرمردی می‌گفت: "تا حالا ندیده بودم که دو تا آدم مافل سر هیچ و بوج بهم بهرند!"



پنجشنبه
آقای دکتر مشیری، وزیر دادگستری، در کنگره سراسری وکلای دادگستری گفت که "باید جلوی اختیارات را بگیریم."
به دنبال این گفته، شایع شد که طومار زاده طی یک نامه خصوصی، به نخست‌وزیر گلّه کرده و نوشته است: "... چرا شما باید اجازه بدهید که یک آدم بسواد و عقیده‌ای، هر چه به‌دهانش می‌آید بگیرد و با این "شعرها" علناً مردم را تحریک کند که جلو ما را بگیرند!"



جمعه
بمخت بر سر این بود که چرا قرارداد دو جانبه نظامی ایران و آمریکا را لغو نمی‌کنند و هی به امروز و فردا می‌گذرانند.
نظائر عظیم و یک پارچه مردم، آیا صحیح است که با لغو یک جانبه قرارداد بود بحث، این تنها دلخوشی آمریکا را هم از بین ببریم؟
دیگری جواب داد: "عوالله، چون اگر این کار را کنیم، ممکن است مردم خیال کنند که انقلاب ما بنگلی می‌آید سرایت‌ناستی بوده."



شنبه
به دنبال پیشنهاد تغییر نام "خلیج فارس" به "خلیج اسلامی" فرهنگستان آهنگر به عنوان حمایت از این فکر، پیشنهاد می‌کند که این شیوه برضیه در موارد مشابه دیگر نیز اعمال شود و از جمله، تغییرات اسمی زیر نیز عملی شود.
استان فارس، به استان اسلامی تغییر کند.
نام زبان فارسی، به زبان اسلامی تبدیل شود.
سلمان فارسی نیز به سلمان اسلامی تغییر نام پیدا کند.
و بالاخره اقوام ایرانی با ترک، لر، کرد، بلوچ و اسلامی مشخص شوند.



یکشنبه
شی که آقای طومار زاده در مباحثه تلویزیونی گفت که "مردم به برنامه‌های سرگرم کننده تلویزیونی عادت‌اند و حالا چون من با حذف آنها دارم اعتیادشان را ترکشان می‌دهم، ناراحتند. ولی وقتی ترکشان دادم از من متشکر خواهند شد"، اکثریت هموطنان عزیز به درگاه خدا شکر گزار شدند که طومار زاده سرپرست اداره علف و نان‌نشانده است، و گرفته می‌خواست اعتبار مردم به این یک لقمه نان را هم ترکشان بدهد تا پس از ترک اعتیاد نان و سایر خوراکیهای لازم از دنیا بروند و از ایشان متشکر باشند."



دوشنبه
در جواب آن اقلیت یک درصدی که در گذشته با نحوه اجرای فرماندوم مخالف بودند و حالاً هم امرار دارند که قانون اساسی را اول باید حقوق دان‌ها بنویسند و بعد هم نمایندگان مردم در مجلس موسسان اصلاح تصویب کنند، لازم است اطلاع بدهیم که بخودی خودشان راخته ننگند و بگذارند جریان، مثل گذشته، مسیر خودش را طی کند. زیرا به مصداق عرب‌المتل "دستش زدن، بدتر میند" ممکن است یا کوچک‌ترین تغییر در این روش، یک گوشه‌اش بی عیب از آب در نیاید و با گوشه‌های دیگری نتواند.

مصاحبه تلویزیونی

جناب آقای طومار زاده

"سرپرست صدا و سیما آهنگر نه اینکه از آن اولش، به علت انحصار طلایی، اعمال سانسور، ایجاد خفقان، منم گوئی، نداشتن تخصص در مدیریت (بخصوص مدیریت صدا و سیما) و داشتن تخصص در سازو کار هر نوع رژیم (از جمله رژیم‌های انقلابی) و بالاخره فقدان ادب و نزاکت و تربیت خانوادگی، رابطه بین سرپرست صدا و سیما آهنگر با انواع مردم، از خواننده و شنونده و سینده گرفته تا مطبوعات ملی و منرفی و شورای موسس کارکنان آهنگر شکر آب بود، و نایبک به علت همین رابطه نکر آب، ما به عنوان رهبران آهنگر مرتباً به سرپرست مذکور گوشزد می‌کردیم که با رابطه‌هایش را حسنه کند و با عملی خودش را به‌لقای خودش ببخشد و برود در جای دیگری با رژیم مبارزه کند. این بود که سرپرست مذکور، که از طومار زاده نامیده می‌شود، رفت مسئول روابط عمومی آهنگر را دید و با خواهش و تمنا از خواست که خبرنگاران تعدادی از روزنامه‌ها را به استودیوی سیما آهنگر دعوت کند تا او برایشان نظر بکند و به معرفی‌های حسابش جواب بدهد تا رابطه حسنه شود. مسئول روابط عمومی با تهرمانی که از گذشته داشت، متفق بود که اولاً خبرنگاران مطبوعات طرف را قائل نمی‌دانند و دعوت او را رد می‌کنند و ثانیاً اگر چند تا شان هم بیایند به علت بددهنی طرف، ناراحت می‌شوند و رابطه خراب‌تر خواهد شد. طومار زاده، که می‌دید موقعیتش به خطر افتاده، به مسئول روابط عمومی بقیه در صفحه ۱۱

اطلاعه
چون شاعران ونویسندگان از قبیل احمد شاملو و آرمز و غیره، که بخش عمرایشان را به هر صورتی از رادیو و تلویزیون طوماری ممنوع کرده‌اند، در فریادند گذشته جزو یک درصدی‌ها بوده‌اند، بدینوسیله به اطلاع شما می‌رساند که فقط می‌توانند در حدشان یک درصدشان حرف بزنند و متوجه باشند که چون در اقلیت محض هستند، دیوکراسی و حکومت عدد حکم می‌کند که از این حرف‌های بیخودی نزنند، زیرا آقای طومار زاده نماینده اکثریت است و هر شعری که صلاح بداند، از رادیو تلویزیون بخش خواهد کرد.

شاید
گل‌لاله وورفتیش کرد و برسد، تو فکر میکنی اینهمه سرخی اسامی ما از چه؟
— نمیدونم، شاید از خاله.



بازرگان و طوطی

از علامه درگزینی
طوطی رعنا قند ده نوتی ای عشوه‌گر تر از نگوسان حلس! بوالعجاب در کلام ناتمام! شاعر آندر گفتن پرت و بلا! کردی آهنگ صدا را غرغر به بعد لختی بیچ و تاب و می‌تویی، چشم و آسرو را بهم برتافتی تاب دادی مرکز را چون فنر! تاختم بر هر که بودش دلخوری طوطیک را مسح گرفتنی در فضا جای پاسخ، داستان پرداختی نمودم، من چمدونم، ولکن بوم نظیر ایجاز و اجماز سخن! تا بویود بود و بود و بود و بود بسته شد راه تجمع کب کب سرنوشت نفت و آن مال و منال آنهمه رنده و عید و هون وهین قصه ایوال و طلال و پشکان ای فتا تصور آن از من بدان! چون سرتخ مست آمد گانه! علم و آگاهی نیکو ته کشید از سخن واماند و افتاد از نفس

همه‌ها شکست و بارو رفت گرفت آن سخن پرداز لویی کی رسد رسته را کم کرده، پس آماده بود سوزی شد هول و طبر و طلمات خود از آن طاموشیان جان سودا واسطه دلال خلیجی گند سود شد کلاهش، نقش بومس، آه، دانست! چون می‌آید آندش، رفت از سلوک و سبک‌های تر و اسرار و گلک مر سخنگو چون کند؟ — باید برد! هر دم انزودی به سار شد حال پیشی خود گفتا که گوته شد حال بیچ گوکن را گرفت و هی بیچ! طوطیک برجست از روی پاش نمودم، من چمدونم، آغاز کرد!

بود بازرگان و او را طوطی ای چشم‌بینی، زلف‌شکنی، عجب‌لب کنار او بودی سخنگویی مدام در پاسخ یا در هوا که سخن گفتی ز بیخ جنسره با مخاطب چون ندی گرم سخن گرسوالی را سوانسق باشتی لنگر افکندی به گرم هم به سر انقلابی وار خوانندی کرکری و در سوال آنگونه بودی کر فضا طفل محوم! قافیه را باختم دمیدم تکرار کردی، بلیبرم الضری، این طوطی نکر شکن بود بویود و بود و بود و بود با سوال و پرسش‌های عجب از فلسفین و زیرساختی شد سوال قصه ای ستگر و مستغفین وعده آزادی و عدل و آسان (شکایت ترکیسی بختای فلان) عیب از نعت است و سبع وقایع الملائه، طوطی اکوچو ای شد نادکیم برسر مرد و اندر نفس

رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت چشم‌ها بر درکه طوطی کی رسد لیک طوطی از نفس آماده بود غیبت طوطی سبب شد شایعات آن یکی گفتا که طوطی راغ بود نافلا، سر باده‌داری عهده سود این یکی گفتا، رهی سره دانست دیگری گفتی، نه، گوئی بودوگوک — وان دگر گفتی که فلنگ طوطیک چونکه پنهنانگاری از حد بگذرد الفرس، اینگونه کنار شایعات مرد بازرگان چو بداین وضع حال گفت طوطی را که شد وقت بسج زان تکان وگوک و تعلیم و نسلان سار دیگر داستان را ساو کرد



آقای وزیر مشغول مطالعه قراردادهای محرمانه با آمریکا است.

کلیج

اد نصرت الله فوج

۷- بازگشت تک

کله بکپارچه شد از عصیان بانک "هور" زهرطرف برخواست منند و متصل شورور انگیز همه جا خشم بود و عصیان بود خرد شد سینه و سر و پایش اوفتاده میان دست انداز کف زدنها که باد داد او را؟ شب نشینی کیا و کور کما؟ بسند هرشب پایوی سرزمین فکر هورا و کف زدن (خاند) پیش برفت سوی راه جدید بش معروف کله پیدا گشت یکس جوان نهاد سرزمین با زبان چاق و نو لیسید نظر انداخت با شک و تردید دم کان داد و باز کرد همان از گدشته گرفتار محبت راه او میگفت بخولا صد که کما دوست میثوم بعدو؟ در کفش منبهم سرزایش که رود لای دست سبابیش که خواند بیات در شیشاز روزگاری بساوم سرش که نویسد کالبها کتاب کردم اهمل و سستی اندر کار کله را شب تکبید بخون کول درنیده در سا نخورم من و سستی؟ بود حال حال مری بران سگ است رینده میکنم از تنش بخولا پوست در سر چاره آوزم کله را هست حاسمی و باور در زاریات گرفت از جوانان کله را باز پاسدار آمد سردان لیسهای دیرینه کله در کش قائل گرگ اندر او کرد کم کف فطیان سر آن کله را نخوی گرم کاد و با زبان همه سخن مواند چاکر و عید برهما هستم در دفاع از کله ستادم من چکتم؟ سرزبان من افتاد سوی ندیای سهرتی میگشت شش غم اندوز و روز جان اندوز کله را پاسدار و همدم شد دیگر املا" گفت رد و بدل کرد دلس مثل آتش افتاد یاد بگدشته بود مشکل او باید اکنون کشف فلسفی آن ادامه دارد

چرا از لغویمانها سخن نیست

شماروزما ، این بود این بود تمام ایدها ما ، اینچنین بود که بعد از شاه ، این جلاد بدنام رسد نوبت به آرایش عموام عموامی که غارت کرده مارا برون کرد از کلم خوشی پارا چنان بندی بدست خوابی ما بست که با دوست ما زین بند ، بشکست همه سرما به ما مال او بود تمام ملکت اموال او بود تمام ملکت از زینو زارو همه بکجا و بکسر بود از او بصد حیلت بعد از زینو زارو بجان و مال ایرانی زده چنگ به برداشت مارا بشکسته بشکست هم از دریا و هم از راه خشک! بهر جانی دلش میخواست میناخت به اینجایا که آنجا بکجا ساخت و را شاهدیبر ، می در سو بود چنانجایا نشما او را بود برای آنکه ملت خواب گردد محبت بین مانا ناب گردد بدشت سینه بدین بدین میباشید ساواک را با هر بندی تراشد چنان تعلیم دادا فراد او را که به یون میگفتد از ما ست مورا جوانان وطن راسته دست به زنیان می گفتند او دست به کار زکی می داشتی در نیاید و گر از نیایا می گویند که رادیو هیچ که تا از نیایا آری می نیاید بطاق آسمانها برسانید امیر خردت شود با دلت ما بخندد می بریش ملت ما

بلی این داستان آن عمو بود که وحشی تر زهر دینده خوب بود هم از تیره هم از خور می خورد هر آنچه بودمان یک کاسه میبرد میاشربود او را بدینت شوی در مانده ویی تا چوبی تخت شوی کز تنش خشم خلق در وقت بهر روزی سوی شهری درگرفت کنون ما مانده ایم و خاک مینم که با شادمانی جزو تو من؟ چرا بعد از فرار شاه جلاد شاعری ما رفت از یاد؟ شاعر مرگ برگر از کجاست؟ چرا این حرف ها از یاد ما رفت؟ چرا این رویه پیرو سوگوار عموام ، این دغل گرگ جهان خوار هنوز از راه صدها جویو بیجان بیفما میرود اموال ایران چرا از لغویمانها سخن نیست؟ غرض از حفظ از اینان کجاست؟ عموام از چه روز مشغول کار است؟ بجای خویش چون کوه استوار است؟ نفاق اندازی و آشوب از او است؟ کما بی چشم و رو ، بسپار پیروست بیامدی و آرام کند خلق جلوی پوشتی از ایران چه کند خلق سریع وقایع و بی بیم و تشویش بترد پای او از زمین خویش که تا بدست درین کشور بگارت بقیما روز ملت شام تا راست "بابلی ریگا"



مصاحبه تلویزیونی

آهنگر تو داد که می ترستی ننگدوی برای اولین بار در زندگیش دستان روی چکر بگذارد و به حرفهای حسابی مردم گوش بدهد. با این قرار ، مسکول روابط عمومی آهنگر به دست و پا افتاد و به تعدادی از روزنامهها و سراسر تلفن کرد و با خواهش و پشیمان زیاد موفق شد چارینج تا خبرنگار از همجا بی خبر را گول بزند و به هوای آزادی در انتقاد ، به مرکز صدا و سیما آهنگر بکشاند. روز موعود که خبرنگارها آمدند ، طومار زاده همشان را در استودیوی شماره ۱۳ آهنگر جمع کرد و به حکم ضرب المثل "ترک عادت موجب مرض است" مدتی برایشان رجز خواند و نام زد تا به خیال خودش ، جاده آنها را بر او بگذارد و حاضران ، تحت تاثیر آهنگر محمدرضا شاهی او ، چاره جز تعرف و تحمید ندانسته باشند. بعد از رجز خوانی او ، خبرنگاری پرسید: آقای طومار زاده ، چرا این موسیقی گفت: ایرانی که از رادیو بختی می کند ، عمویش را از تلویزیون بختی می کند؟ تصویر بنان که دیگر کسی نیست ، بختی چه انگلی دارد؟ آقای طومار زاده دهنش را کج کرد و گفت: این قولیها به شما نیامده. آن وقت یک لنگه ابرویش را بالا انداخت و به علامت قهر ، پشتش را به آن خبرنگار کرد. خبرنگار پرسید: این کما بی که می گویند مذهبی نیستند و پول خودشان یک درصد مردم را نشکلی می دهند ، چرا نمی گردانند حرفشان را در تلویزیون بزنند؟ کما بی گفت: ۹۹ درصدیها از آن یک درصدیها می ترسند؟ آقای طومار زاده ، شمشیر را از رو بپوش و گفت: شامه که همان مزخرفات و تشنگران عقده های رایجی گویند؟ این همه را شمشیر است ، صفقان کجا بود؟ این همه روزنامه مارکیستی دارند در پی آوردن. طرف که خیال می کرد منظورشان را که مسلمانان ایرانی ، آنها را دستور نهمیده است گفت: من کاری با روزنامهها ندارم. با پیشوند خاص در نظر دارم و الا باید سؤالم این بود که چرا در تلویزیون راهشان نمی دهید؟ مگر آنها با سیاست نمی دهند و جزو این ملت نیستند؟ آقای طومار زاده ، چشم غمرا به او رفت و گفت: همشان که نمی شود تو بهر کسی خفه شو سگت سراجیت تشنگر که بزرگان هم سؤال کنند. خبرنگار سوم ، طوری که به طرف برنخورد پرسید: خبلی می بخشد که چنین سؤالی می کنم ، ولی شما با شورای موسس اتحادیه کارکنان آهنگر چقدر همکاری دارید و چقدر از نظر آنها استفاده می کنید؟ آقای طومار زاده بار دیگر گریه ابرو انداخت و مثل شعر غریب که: فقط و فقط افرادی که شما می گویند ، نامانده بیست هزار نفر از کارکنان آهنگر هستند ، در حالیکه این سازمان فضلا بیست هزار و یک نفر عضو دارد که آن یک نفرش من هستم و حق دارم که دهین همایشان را بگویم. شما این دفعه

آگهی استخدام بدینوسیله یک دوشیزه خوش صدا که بتواند نقش شهزاده گویا بازی کند و از هزار و یک قرارداد آمریکا با استخدام میشود. داوطلبان به وزیر خارجی مراجعه کنند.

قرار شد نظامیان عقاید سیاسی خود را به داخل پادگانها نبرند.



بهر چه می گویند؟ (رو به مسئول روابط عمومی آهنگر می کند) مگر من بگفتم بریزد همه روزنامه نویسها را بکشید؟ همین آنها از لیست کدام پدر برده اند. در اینجا بزبان "مصاحبه قطع می شود" و فیلم سینمایی "این گروه خشن برای دشمن شب سؤالی پیش می شود."

آهنگر

زین نظر شورای نویسندگان

ارتجاع داخلی تو!

از: محمدعلی افراشته

بخصوص آنکه به زنها رو داد پس کی بایست به کارم برسه؟ عین اسفالت خیابان مفلوک مردم ازحسرت یک سوپ گلم اثر مرحمت کدبانوسوت وسطالحالم و از این سرم ورق هیچگه را سر نزدم زنده‌هستم فقط از بهر خودم فدویرا خرو بی خواب سرد ساکت وصامت و جا افتاده بکندمصرف تمام اوقات؟ که شود صرف چنین پرت و پلا زن کجا ، امرساست داری بود جلیس شورا با کس زن کجا ، جای رئیس الوزرا کند آرزواره سردان را باز؟ شده ام سخت مخالف جدا؟ چادر پردی ونعلین و نقاب به هواداری آن کهنه دیننگ با دو فدوی قدس می کردم شستو ، وصله زنی می تیزی چنگ چون گریه‌گیم از بوش بازهم لمن خدا سر شیطان ته و تو مانند عشق به نصار

لین بر مخترع خطو سواد باز هم رفته " ضعیفه "جمله رخنم ازداغ اطو چین وچروک کراوانم همه درهم سر هم این کت واین بقمه اینم زانوست منگه نه این رو و نه آوریام بدل سور تلنگر نزدم بی نظر ، پی طرف وسفردم مملکت را همه گر آب سرد زن یک همچو منسی آزاده حق چه دارد برود تشکلات حیف ازاین عمر عزیزچوتلا زن کجا ، بحث امور جاری؟ زن که گفتنت شود چیز نویسی زن کجا ، مجلس دارالشورا؟ زن ، که گفتنت شود دندانتاز نیستم بنده موافق ابدا ای خوتا دوره مرحوم حساب بودم هرگاه رئیس فرهنگ خواندن درس زنان را ، ازدم زن شده وضع برای دیسزی میل دارم که بکیرم زگلوش بزوم منت درشتش بسدهان چه کنم هست دراین قلب فگار ای مسد فی الارض



برای زنده‌یاد ، نقی باقری کارگزار شریف و روزمند و دختیان محمدکلانتری " پیروز"

هی ساختم خانه و مستاجر آم!

زحمتکم و کارگر ساختمان عمرتست کرفتنت دراین کار ، توانم هی ساختم خانه و مستاجر آم اندوخته‌ای گنج زرنج تن و جانم هرگزنده پاس چنین رنج ، تورا فرض ای مسد فی الارض

فرض محال ، فرض ممکن

صورت مسئله ، یکی از مشاوران جمعی نزدیک نایب‌رئیس‌های نظامی این کشور کارت گرفت ؛ هر افزاین دیگر در بهای آ بروری کند ، سفر جابویش نشان نعت ، منتها بهایه مریگا ، بلکه بهایه نهنده ، لغمت خاسی است که کارتر است از کشورهای صنعتی دیگر لطمه خواهد برای روابط تنگ دنیا و سودان قائل زد . او گفت ؛ ما باید با " اوپک " تبلیغات ؛ ازکارنامه‌های چین و یوآمین هنگه بهایه داشته باشیم ، ولی آنها تا قصابخانه عیدایمین ، برهرالطحه از این هنگاری خرشد نخواهد بود . که مارک بنگه دنیاست ، بهترین است ، فرض اول ؛ خداوندگار عالم نعت نوجه ، فریدون عزیزم رفتازدست ، را ما از زانی داشت تا ما هم مفت و پیا از تو فریدونی سازیم . مجانی با تقدیم احترامات فایده تقدیم انکار ؛ نظرسای بنگه دنیایه هیچوجه حضرات کنیم . فرض دوم ؛ هنگاری ، یعنی خرشد راهمنائی ؛ از آسای کی بنجر ، نعت بقیمت از آن وفروش آلات و ابزار پادوی قدیم کاغ سفید تقاضا میشود ، جنگی به قیمت گران و ابراز خرشدی دست آفای جاویش ، جانشن خودشان ضمن انجام معامله . فرض سوم ؛ کشور صنعتی عبارت از شیوه ، راه رفتن را فرا بگیرند . کشوری است که هموالاتی‌های مشاور حل المسائل ؛ هیچوقت بسرای آفای جمعی کارتر ، در آنجا سرمایه گذاری چاپیدن دیر نیست . کرده باشد و هرگونه لطمه‌ای که در اثر آفای جمعی بیای نعت به صنایع این کشور صورت مسئله ؛ جامه ، قنات تقاضا وارد شود ، ضررشستیم " شومه چه بید کرد گلیه " خساراتی که بنگه دنیسا در گنده هموالاتی‌های مشاور آفای جمعی رابطه با رژیم سابق بهایران وارد کرده کارت شد .

صورت مسئله ، دهها میلیارد ریال فرض اول ؛ خسارت وارده = کلیه از سرمایه بانک رفاه کارگران توسط نظامی که بنگه دنیا در رابطه با رژیم هوزیر بودانی داماد رژیم سابق حیف سابق بدست آورده با دارائی‌اشفای و میل شده است . طاقوت کبیر و اعوان و انصارش ، فرض اول ؛ رژیم سابق و رژیم سابق را گویند برهان خلف ؛ دارائی طاقوت کبیر که در آن پرورش کوفته‌ها از اهمیت بیژای و اعوان و انصارش = خسارات وارده بر خوددار باشد . صنایع حاصله توسط بنگه دنیا ، فرض دوم ؛ گویند موجودی است که فرض دوم ؛ خسارت وارده = کلیه هر چه پرورش پیدا کند پیش بالا نمرود مقام فوق + سود دولتی که دلاتاشی‌های پروردگار است از بابت دلاتی و تولید درد سر نمی‌کند . حل المسائل ؛ برای رسیدن به اسلحه به جیب زده‌اند . دروازه‌های تمدن بزرگ ، تاجین رفاه " حل المسائل ؛ از آفای انبشتمن ، گوشتدان ، براتمین رفاه کارگران ریاضی دان مشهور ، تقاضا میشود با ارجحیت دارد . در دست داشتن گلیه معاملات ریاضی و ارقام نجومی جهت ارزیابی خسارات

صورت مسئله ؛ مشاور معقوب وارده ، هرچه سریع تر خودرا به جامه جابویش بنگه دنیای توسط رئیس جمهور قنات معرفی فرمایند . مربوط به سودان فرستاده شد تا از

۱۵ خرداد ، روز باران سرب...

اسامین نه " انقلاب " است . و انقلاب حکم درخت را دارد که وقتی ریشه دوانید و پا گرفت قطع کردنش با این معنی‌ها امکان پذیر نیست و هر چه بیشتر سر شاخه‌اش را بزینی زودتر نموی‌کند و سریع تر سایه می‌کشد . ما نیز در خرداد دهجل و دورا حتما " بعدد میاوری . منظور همان روزی است که اراه بدست گرفتنی و سر شاخه‌ها زاردی و خیال کردی که درخت را از ریشه در آوردی . تو از زمین و آسمان باران سرب باریدی و گمان بردی که با منطق سرب مینوایی هرفت را به گرسی بنشانی . به امپریالیسم پشت سرت تنگه دادی و فکر کردی کوما حد است . بقول ملایریم " هی می جلیبم قلم " و حال آنکه چشم من نگاه کن ، نوی چشم همه ما . ۳۵ میلیون جفت چشم ، ۳۵ میلیون شاخه تر و تازه‌کاز این درخت تناور سر برآورده‌اند دارند در هوای آزاد نفس می‌کشند و سبیل خروشان مردم میروند که کویشت سرت را جابجا کند جوان عکس را نشان داده بود . ما شاعر جاگاند ، تیرها شد و درست وسط لنی چشم نشست .

مناجات

چه دادی ؟ - الهی ، آن را که چاق دادی ، چه دادی ؟ و آن را که قلم دادی ، چه دادی ؟ - الهی ، چندان که بر " سیما " نگریستم ، صد چندان گریستم ، و تا گوش بر " صدا " سپردم ، عرق شرم آذری ستردم . - الهی ، قنوت را نشاید که ، از قنوت ، فرزند ی زاید . - الهی ، مرد ناعادتی بهار است و طبیعت حاقق بسیار . اورا به این بسیار و خلق را از زحمتش بدر آر . - الهی ، تو سنگدست بر قلم است و جماعت بعضی بندگانت علم . اگر آنرا بر این اولین مدارای ، چرا این بار در کف آنان می‌سپاری ؟ - الهی ، تا نقش نقلا به برآه بنده و درخت آرای بهایه سیرنگون نشسته ، فرجی ده یا باغی در کرج . - الهی ، نهمین هنرگناه در بلخ کردیم ، و نه بهوشتر گردن سگری را زدند ، پس این دادگاه بلخ چاق‌فاران از چه روست و آن شریست تلخ قنوت را دلگان چرا ؟

دوران انتقالی

چکار میکنی ؟ - دارم در یک دوران انتقالی بسر می‌برم . - چطور؟ - هو انداخته بودند دامهای خونرو انقلاب میده ، مام ده قسطن رو خوردیم و همچه که رنگ و روغان داشت بخوردیم باز میشد ، بانک اختصار فرستاد در خونگه بجم . حالا ما مرتب داریم خرت و پرتها و سبخ و سبهایه و طشت و بادیه را " انتقال " میدیم به مخازنه سمساری تا پول قسطن رو فراهم کنیم و بدیم دست بانک .



میشی - باید جلو اختناق را بگیریم ...

دیجیتال کننده نشریه : نینا پویان